

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال سوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۶

صص ۱۵۸-۱۲۰

تبیین ژئوپلیتیکی رقابت قدرت

مطالعه موردی: اوراسیای مرکزی در بازی بزرگ جدید

دکتر عنایت‌الله یزدانی* - استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان

مجتبی تویسرکانی - کارشناس ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان

سوسن مرادی - دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۹/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۵/۶

چکیده

امپراتوری روسیه و پادشاهی بریتانیا به‌عنوان دو بازیگر اصلی بازی بزرگ قرن نوزدهم، رقابتی استعماری را در عرصه ژئوپلیتیک آسیای مرکزی رقم زدند. اما تکرار این بازی در دنیای پس از جنگ سرد در مرکز اوراسیا، با انتقاداتی بر اندیشه ژئوپلیتیکی حاکم بر قرن نوزدهم و بیستم همراه شده که ژئوپلیتیک مقاومت را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رویکردهای مطرح در سیاست‌های جغرافیایی آغاز هزاره سوم میلادی مورد توجه قرار داده است. این پژوهش، میزان تأثیرگذاری دو رویکرد ژئوپلیتیکی سلطه و مقاومت بر جریان بازی بزرگ جدید را در اوراسیای مرکزی مورد بررسی قرار داده است. نوشتار حاضر میان ژئوپلیتیک استعماری (سلطه) و ژئوپلیتیک مقاومت خط ممیزی ترسیم نموده تا نزدیک‌ترین نگرش ژئوپلیتیکی حاکم بر وضعیت خاص این بازی را معین سازد.

نتایج تحقیق نیز که با روش توصیفی-تحلیلی و تحقیق همبستگی کیفی میان مؤلفه‌های دو رویکرد ژئوپلیتیک سلطه و مقاومت با جریان بازی صورت پذیرفته است، بیانگر آن است که درجه انطباق نگرش ژئوپلیتیک سلطه با شرایط موجود در منطقه اوراسیای مرکزی به‌مراتب از نگرش ژئوپلیتیکی مبتنی بر مقاومت بالاتر است. در عین حال تشکیل یک جامعه مدنی فعال بر اساس ایجاد اصلاحات اساسی سیاسی-اجتماعی در کشورهای محیط بازی جهت تحقق اصول ژئوپلیتیک مقاومت، امری ضروری به‌نظر می‌رسد.

واژه‌های کلیدی: ژئوپلیتیک سلطه، ژئوپلیتیک مقاومت، اوراسیای مرکزی، بازی بزرگ جدید، آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی.

۱- مقدمه

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ژئوپلیتیک^۱ نیز همچون بسیاری دیگر از مفاهیم جامعه بشری دچار تغییر و تحول شد. ژئوپلیتیک جدید^۲ در واقع شرح تازه‌ای برای تعیین شکل و وضع جهان پس از جنگ سرد و از نو کشیدن نقشه ژئوپلیتیکی جهان است. با این وجود، برخی از نگرش‌های ژئوپلیتیکی دوره گذار پس از جنگ سرد، با اصرار بر تجدید اندیشه ژئوپلیتیک استعماری و نظریات ژئوپلیتیکی دوران جنگ سرد، علاقه‌ای به تفکیک میان رویکردهای جدید و قدیم ژئوپلیتیکی از خود نشان نمی‌دهند. رویکرد ژئوپلیتیک سلطه^۳ از جمله رویکردهایی است که علی‌رغم ورود به هزاره سوم میلادی، هماهنگی شکلی و ماهوی نزدیکی را با برخی از فرهنگهای مسلط در گفتمان‌های ژئوپلیتیک کلاسیک و جنگ سرد دارا می‌باشد. در مقابل، بینش ژئوپلیتیکی عصر حاضر همچون سایر عرصه‌های بین‌المللی، بیش از هر زمانی با مکانیسم‌های بدون ترتیب قدرت رسمی که دیگر توسط یک پارادایم خاص از سلطه تعریف نمی‌شوند، همراه شده است. مکانیسمی که جنبه‌های پنهان مفروضات جغرافیایی و نیروهای اجتماعی تعیین‌کننده خارج از حیطه دولت که نقش آنها در بازی‌های ژئوپلیتیکی تا کنون نادیده انگاشته شده بود را مورد توجه قرار داده است. ژئوپلیتیک مقاومت^۴ عنوانی است که به این بخش از دانش ژئوپلیتیکی اطلاق می‌شود. میزان انطباق هر یک از این دو نگرش ژئوپلیتیکی در مناطق جغرافیایی مختلف، بسته به شرایط کشورهای منطقه، سابقه استعماری و پیشینه ژئوپلیتیک استعماری، اهمیت منطقه و نحوه دخالت قدرتها متفاوت است.

سرزمین‌های آسیای مرکزی^۵ از جمله مناطقی است که از دیرباز عرصه رقابت ژئوپلیتیکی گسترده‌ای میان قدرتهای بزرگ جهانی قرار داشته است و به‌طور مشخص از نیمه دوم قرن نوزدهم، روسیه و بریتانیا را به‌عنوان دو بازیگر اصلی رویاروی یکدیگر قرار داد تا جایی که به رقابت‌های

^۱ - Geopolitics

^۲ - Neo-Geopolitics

^۳ - Dominance Geopolitics

^۴ - Anti-Geopolitics

^۵ - Central Asia

سیاسی، نظامی و ژئوپلیتیکی این دو امپراتوری قرن نوزدهم در آسیای مرکزی اصطلاح بازی بزرگ^۱ اطلاق شد. بازی بزرگ قرن نوزدهم رقابتی کاملاً استعماری در عرصه ژئوپلیتیک آسیای مرکزی بود که با وقوع انقلاب کبیر روسیه در سال ۱۹۱۷ م. پایان یافت. تا اینکه در اوایل دهه ۱۹۹۰ م. با فروپاشی شوروی، منطقه آسیای مرکزی این بار در کنار مناطق جنوبی قفقاز که در مجموع، اوراسیای مرکزی^۲ خوانده می شوند، بار دیگر عرصه رقابت و بازی میان قدرتهایی شد که از آن با عنوان بازی بزرگ جدید^۳ یاد می شود. رقابت های شدید ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی قدرتها در مرکز اوراسیا و یارگیری بازیگران اصلی در بازی بزرگ جدید از میان جمهوری های اوراسیای مرکزی از یک سو، و میل به دگرگون سازی روابط قدرت و به دست گرفتن سرنوشت این مناطق از سوی ملتها و جوامع حاضر در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی^۴ از سوی دیگر، باعث شد تا عرصه اوراسیای مرکزی نمونه ای منحصر به فرد از کشمکش میان نگرش های ژئوپلیتیکی سلطه و مقاومت به حساب آید.

۲- بیان هدف و مسأله پژوهشی

هدف از این نوشتار، تشریح و تبیین ژئوپلیتیکی رقابت بازیگران طی بازی بزرگ جدید در اوراسیای مرکزی بر اساس هر یک از دو رویکرد ژئوپلیتیکی سلطه و مقاومت به منظور مقایسه تطبیقی وضعیت حاکم بر این بازی با مفاهیم و متغیرهای موجود در این دو رهیافت ژئوپلیتیکی است. بر اساس این پژوهش، میان ژئوپلیتیک سلطه و مقاومت خط ممیزی ترسیم می شود تا نزدیک ترین رویکرد ژئوپلیتیکی با شرایط خاص بازی در مرکز اوراسیا مشخص شود. بنابراین سؤال محوری پژوهش این گونه بیان شده است که: «بازی بزرگ جدید در اوراسیای مرکزی بر اساس کدام یک از دو نگرش ژئوپلیتیکی سلطه و یا مقاومت شکل گرفته است؟».

^۱ - The Great Game

^۲ - Central Eurasia

^۳ - The New Great Game

^۴ - Central Asia and South Caucasus (CASC)

۳- فرضیه

در پاسخ اولیه (فرضیه) به سؤال اصلی تحقیق، گزینه اول مطرح شده است. یعنی اینکه: «نگرش حاکم بر بازی بزرگ جدید قدرتها در اوراسیای مرکزی، همچون بازی بزرگ قرن نوزدهم، مبتنی بر ژئوپلیتیک سلطه است».

۴- روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و جهت آزمون و ارزیابی فرضیه، به‌طور مشخص از روش تحقیق همبستگی کیفی میان وضعیت و شرایط حاکم بر اوراسیای مرکزی طی دور جدید رقابتها، با مؤلفه‌های موجود در دو رویکرد ژئوپلیتیکی سلطه و مقاومت استفاده شده است. با توجه به ماهیت و نوع موضوع مورد مطالعه، گردآوری اطلاعات نیز از روش‌های گوناگون و به‌طور کلی بر مبنای روش کتابخانه‌ای و اینترنتی صورت پذیرفته است و سپس یافته‌های تحقیق عمدتاً به شیوه تحلیل کیفی تجزیه و تحلیل شده‌اند.

۵- محدوده تحقیق

محدوده جغرافیایی تحقیق، مجموع مناطق جنوبی قفقاز و آسیای مرکزی (که اوراسیای مرکزی خوانده می‌شوند) را در بر می‌گیرد. این منطقه شامل هشت کشور آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، ازبکستان تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان است. در این دور از بازی قدرتهای منطقه‌ای روسیه، چین، ایران و ترکیه و قدرت فرامنطقه‌ای ایالات متحده آمریکا بازیگران کلیدی را تشکیل می‌دهند اما تحقیق حاضر بیشتر نقش دو قدرت بزرگ ایالات متحده و فدراسیون روسیه را مورد توجه قرار داده است. دوره زمانی پژوهش نیز از فروپاشی شوروی تا به امروز (سالهای ۱۹۹۰ م. تا ۲۰۰۸ م.) است.

۶- ابعاد نظری تحقیق

۶-۱- تبارشناسی مفهوم ژئوپلیتیک

بسیاری هنوز ژئوپلیتیک را به معنی جغرافیای سیاسی^۱ می‌دانند و برخی آنرا منفک از جغرافیای سیاسی دانسته‌اند و برخی هم یکی را شاخه‌ای از دیگری به حساب آورده و بعضی نیز ژئوپلیتیک را جغرافیای سیاسی کاربردی می‌خوانند (حافظ‌نیا، ۱۳۷۹: ۷۶). اساساً پیش از مطرح شدن ژئوپلیتیک، جغرافیای سیاسی در متن توجهات اندیشمندان قرار داشت (Glassner, 1993: 13). اما جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در اصل، دو مبحث مکمل هم از یک موضوع علمی است که به مطالعه نقش آفرینی قدرت سیاسی در محیط جغرافیایی می‌پردازد. جغرافیای سیاسی عبارت است از مطالعه اثر تصمیمات سیاسی بر محیط جغرافیایی و ژئوپلیتیک عبارت است از مطالعه روابط قدرتها بر اساس امکاناتی که محیط جغرافیایی در اختیار می‌گذارد و یا امکاناتی که می‌توان از محیط جغرافیایی گرفت (مجته‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۳).

اصولاً پیدایش نظریه‌های ژئوپلیتیکی قرن بیستم در جهان غرب، از فضای خاص این دوران ناشی می‌شود. دورانی که انقلاب‌های علمی وسیع، اکثر تحولات اروپا را توجیه کرده و توانسته بود باعث تحکیم تفکر رایج اروپایی در امور دینی نیز بشود. بر این اساس، عقیده برتری نژاد سفید بر تمامی نژادها توجیه شد و زمانی که انسان خود را در رأس نظام طبیعت یافت، باعث شد که به آسانی سفیدها و در واقع اروپایی‌ها سمبل هدایت و راهنمایی و دیگر نژادها و ملیت‌ها، نشانه توحش به حساب آیند. اما این ایالات متحده آمریکا بود که پس از اروپا، با در اختیار گرفتن این سلاح علمی- فلسفی، توانست جایگاه برتر در این نظم طبیعی را از آن خویش سازد و در این راه از همان ادبیاتی استفاده کرد که اروپایی‌ها قبلاً آن را به کار گرفته بودند. در گرماگرم همین بحران علمی بود که تفکر ژئوپلیتیکی قرن بیستم متولد شد (عزتی، ۱۳۸۰: ۹-۱۰). بنابراین خواستگاه دانشی که بعدها به آن عنوان ژئوپلیتیک داده شد، مرکز استعماری امپراتوری‌های رقیب در اواخر قرن نوزدهم بود که ریشه در مادی‌گرایی

^۱ - Political Geography

جغرافیایی کهنه قرون گذشته داشت (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۶). بر این اساس در آنها دانشگاه‌ها، اجتماعات جغرافیایی و مراکز آموزشی قدرتهای بزرگ اروپا با یک برنامه بی‌سابقه، به توسعه‌طلبی امپریالیستی و گسترش قلمروی خود در مناطق ژئوپلیتیکی دور و نزدیک روی آوردند (O'Tuathail, 1996: 21).

شاید بتوان هالفورد مکیندر^۱ را مشهورترین جغرافیدان عصر امپریالیستی دانست. مقاله معروف او با عنوان محور جغرافیایی تاریخ^۲، روابط و پیوستگی‌های بین علایق ملی، جغرافیا و زمین را در بر دارد (Rennie Short, 1994: 18). وی بر اساس فرضیه مبتنی بر تفوق فزونی یابنده قدرت زمینی بر دریایی، اظهار داشت: «آنکه بر اروپای شرقی حکومت کند، بر سرزمین حیاتی حاکم است؛ آنکه بر سرزمین حیاتی^۳ حکومت کند بر جزیره جهانی حاکم است، و آنکه بر جزیره جهانی حکومت کند بر سراسر جهان فرمان می‌راند.» (Mackinder, 1919: 194). نیکلاس اسپایکمن^۴ نیز با الهام از تئوری سرزمین حیاتی مکیندر به ارائه تئوری ارض محیط^۵ پرداخت و به مقتضای آن توصیه کرد که لازم است ایالات متحده برای حفظ سرزمین حیاتی، مناطق حاشیه‌ای اطراف آنرا حفاظت کند. زیرا اسپایکمن بر این باور بود مناطق پیرامونی هارتلند، که وی آنرا رایملند می‌خواند، شاه کلید کنترل اوراسیا است (Spykman, 1944: 443). در آلمان، مهم‌ترین دانش‌آموخته جغرافیای سیاسی فردریک راتزل^۶ و سپس شاگرد وی، رودلف کیلن^۷ تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی - جغرافیایی استادش، در اثری با عنوان «دولت، به‌مثابه موجودی زنده»^۸، حقوق و قوانینی را مطرح کرد و بر آن نام ژئوپلیتیک نهاد و بدین ترتیب اصطلاح ژئوپلیتیک اولین بار توسط کیلن ابداع شد (Glassner, 1993: 224; Dikshit, 1995: 11).

بر این اساس ارزیابی قدرت یک ملت و فرصت‌ها و امکاناتش برای حفظ و بسط قدرت

^۱ - Sir Halford John Mackinder (1861-1947)

^۲ - The Geographical Pivot of History

^۳ - Heartland

^۴ - Nickolas John Spykman (1893-1943)

^۵ - Rimland

^۶ - Fredrich Ratzel (1724-1804)

^۷ - Rudolf Kjellen (1864-1922)

^۸ - The State as a Form of Life

خویش در ابعاد ملی، منطقه‌ای و جهانی همواره یک نکته اساسی در ژئوپلیتیک بوده است. از اینرو بی‌جهت نیست که اکثر صاحب‌نظران این رشته تا پیش از جنگ دوم جهانی، از کشورهای امپریالیست و توسعه‌طلب بوده‌اند. نگاهی به تعاریف و تعابیر رایج از ژئوپلیتیک نیز نشان می‌دهد اکثر اندیشمندان این حوزه، سیاست‌های جغرافیایی را از چشم‌انداز صاحبان قدرت و اندیشه و با دیدگاهی از بالا به پایین در سلسله مراتب قدرت و رویکردی اغلب نظامی و بعضاً اقتصادی مورد مطالعه قرار داده‌اند. از این منظر، ژئوپلیتیک بخشی از جغرافیای سیاسی است که مستقیماً با منازعات بین‌المللی و اندیشه قدرت پیوند دارد.

با این وجود، به نظر می‌رسد جامع‌ترین تعریف از ژئوپلیتیک را محمدرضا حافظ‌نیا، استاد ژئوپلیتیک در ایران ارائه داده است. از نظر وی «تعریف علمی ژئوپلیتیک در قالب یک مفهوم ترکیبی قابل تبیین است که در آن سه عنصر اصلی یعنی جغرافیا، قدرت و سیاست دارای خصلتی ذاتی می‌باشند.» (حافظ‌نیا، ۱۳۷۹: ۸۴). بر این اساس ترکیب سه معیار جغرافیا، قدرت و سیاست، الگوهای رفتاری گروه‌های متشکل انسانی را نسبت به یکدیگر تعیین می‌کند. از اینرو موضوع ژئوپلیتیک را روابط متقابل متغیرهای مزبور و رفتار گروه‌های انسانی متشکل نسبت به یکدیگر بر پایه ترکیب جغرافیا، قدرت و سیاست تشکیل می‌دهد. بنابراین می‌توان گفت: «ژئوپلیتیک عبارت است از علم مطالعه روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر.» (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۷).

۶-۲- ژئوپلیتیک سلطه

هرچند استعمارگری دامنه‌ای فراتر از نظریات ژئوپلیتیکی دارد اما به‌کارگیری علم ژئوپلیتیک در پیچ‌های نو را به روی استعمارگری گشود (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۲۹-۳۰). ژئوپلیتیک استعماری را علاوه بر ژئوپلیتیک سلطه، ژئوپلیتیک کلاسیک یا ارتدکس نیز می‌نامند. فرهنگ‌های مسلط در گفتمان ژئوپلیتیک استعماری را می‌توان به دو دسته کلی نظریات ژئوپلیتیک «مبتنی بر حقایق جغرافیایی» و دیدگاه‌های «مبتنی بر ایدئولوژی‌های نژادگرایانه» تقسیم نمود. از لحاظ شکلی نیز تئوری‌های مطرح در گفتمان ژئوپلیتیک عصر استعمار، به‌نوعی توجّه خود را به اوراسیا معطوف داشته‌اند و هم‌راستا با فرضیه مرکزیت سرزمین حیاتی پیش رفته‌اند. تئوری قدرت

دریایی^۱ آلفرد ماهان^۲ در واقع به مثابه امکانی برای ایالات متحده جهت تسلط بر این سرزمین قلمداد می‌شود. در آلمان نیز هاوس هوفر^۳ جهت انطباق سرزمین حیاتی با قلمرو نازی به‌منظور توجیه فضای حیاتی^۴ برای کشورش، تنها کمی هارتلند مکیندر را به غرب متمایل ساخت (رشدیه، ۱۳۵۰: ۴۵). بنابراین فرهنگ‌های جغرافیایی مسلط در گفتمان ژئوپلیتیکی عصر استعمار را از لحاظ شکلی می‌توان متأثر از نظریات مکیندر و توجه خاص وی به منطقه اوراسیا دانست.

استعمار از نظر مفهوم و ماهیت از قرن نوزدهم به این سو دچار تحول نشده است، اما به‌لحاظ شکلی و ابزاری و روشی، دوره‌های تحول را پشت سر گذاشته و در عصر حاضر نیز اگرچه شیوه‌های استعمار کهن کاربرد خود را از دست داده اما روش‌های نواستعماری کسب قدرت که همچنان نفوذ به مناطق حساس ژئوپلیتیکی را در دستور کار خود دارد، رواج یافته است. دوره سلطه فرانو، به جهانی‌سازی^۵ نیز مشهور است که در فضای بدون رقیب و مبتنی بر ابزار قدرت اقتصادی و فن‌آوری اطلاعاتی و رسانه‌ای رخ داده و هویت، شخصیت، زندگی ملت‌ها و کشورهای ضعیف و در حال توسعه را در قاره‌های آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین تحت تأثیر قرار می‌دهد و مقاومت‌ها را درهم می‌شکند. این روند از سلطه سعی دارد مقاومت‌های محلی که نگران فرهنگ، هویت، قابلیت‌های اقتصادی و تکنولوژیکی خود در برابر امواج سهمگین جهانی‌سازی غربی می‌باشند را درهم شکند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۸-۱۰۷). در مجموع اکنون با تغییر شیوه‌های مستقیم استثمار و استعمار، وجود خلاء ناشی از قدرت در یک منطقه ژئوپلیتیکی^۶ می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد ژئوپلیتیک مبتنی بر سلطه باشد. رقابت شدید و آشکار قدرتهای جهانی و منطقه‌ای جهت نفوذ به این مناطق و ایجاد روابط ژئوپلیتیکی مبتنی بر سلطه و یا نفوذ از سوی قدرتهای بزرگ و نابرابر با کشورهای منطقه نیز از دیگر مؤلفه‌های ژئوپلیتیک سلطه در عصر حاضر است.

^۱ - Sea Power

^۲ - Admiral Alfred Thayer Mahan (1840-1914)

^۳ - Karl Haushofer (1869-1946)

^۴ - Living Space

^۵ - Globalization

^۶ - Geopolitical Region

۳-۶- ژئوپلیتیک مقاومت

اگر قرن بیستم قرن ژئوپلیتیک بود، قرن بیست و یکم می‌رود تا تجربه‌ای جدید و متفاوت را در این زمینه آغاز نماید. در واقع دانش ژئوپلیتیکی در نظر دارد تا بر پایه‌ی مواضع و موقعیت‌های قدرت و مزیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بنا شود. اما همان‌گونه که میشل فوکو^۱ (۱۹۸۰: ۱۴۲) نیز بیان می‌دارد، روابط قدرت بدون مقاومت وجود ندارد و مقاومت نیز مانند قدرت از تنوع برخوردار بوده و می‌تواند در قالب راهبردهای منطقه‌ای و جهانی تکمیل شود. بنابراین در مقابل روابط مبتنی بر قدرت، می‌توان هزاران داستان جایگزین را برشمرد که تاریخ را از دیدگاه کسانی که درگیر مقاومت در برابر دولت و کارکرد ژئوپلیتیکی بوده‌اند، قالب‌گیری کرده‌اند. این‌گونه مقاومت‌ها را می‌توان به عنوان ژئوپلیتیک از پایین که از مادون (تحت سلطه) تبعیت می‌کند، توصیف کرد. وضعیتی که طی آن روابط استعماری، سلطه‌ارتش، سیاست و فرهنگ دولت و طبقات نخبه‌ان به چالش کشیده می‌شود. نگرشی که زبان حال طبقات تحت سلطه را منعکس می‌نماید و مملو از مبارزات ضد سلطه‌گری و مقاومت در برابر نیروی جبار دولتها در سیاست‌های داخلی و خارجی آنهاست (روتلیج، ۱۳۸۰: ۵۵۸-۵۵۷). اینها همان تعبیری هستند که بر اساس آنها جغرافی‌دانانی همچون سیمون دالبی^۲، ژناروید اتوتایل^۳ و پاول روتلیج^۴، تحت تأثیر مباحث فوکو، رویکرد ژئوپلیتیک مقاومت را و یا در یک معنای گسترده‌تر، ژئوپلیتیک انتقادی^۵ را مطرح کرده‌اند.

بر اساس چنین نگرشی، ژئوپلیتیک کلاسیک به فراهم آوردن شرایط سوء استفاده قدرتهای استعماری و سلطه‌گر از اندیشه‌های جغرافیایی متهم می‌شود (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۹۱). دانش انتقادی می‌خواهد به مردم نشان دهد جامعه آنها چگونه عمل می‌کند و به آنها امکان می‌دهد تا در تحولات و تغییرات جامعه خود بدان‌سان که خود می‌خواهند عمل کنند تا دنیای آینده خود را بهتر بشناسند (شکویی، ۱۳۷۸: ۱۲۴). اندیشمندان در قالب این رویکرد، نسبت به یک

^۱ - Michel Foucault

^۲ - Simon Dalby

^۳ - Gearoid O'Tuathail

^۴ - Paul Routledge

^۵ - Critical Geopolitics

چارچوب عمومی، یعنی تحلیل سیستم‌های جهانی مورد استفاده برای انتظام بخشیدن به علوم، مظنون بوده و به دیده تردید می‌نگرند. آنها به تحقیقات خود به مثابه پیدایش یک مکتب و نظام ژئوپلیتیکی نمی‌نگرند، بلکه این دیدگاه مبین‌رهایی از مجموعه‌ای از ایده‌های نامناسب در تحلیل مباحث ژئوپلیتیکی است (Demko & Wood, 1994: 18).

به‌طور کلی رویکرد انتقادی به ژئوپلیتیک و نیز ژئوپلیتیک مقاومت، گروه‌های چریکی چپ‌گرا، نهضت‌ها و نیروهای اجتماعی، رسانه‌های غیر دولتی، گروه‌های حقوق بشر، اقلیت‌ها و قومیت‌ها، احزاب و سازمان‌های اجتماعی و جنبش‌های مردم بومی را دربر می‌گیرد که گاهی به‌صورت شبکه‌های ملی و بین‌المللی در برابر موافقت‌نامه‌ها و مؤسسات فراملی و گفتمان‌های سیاسی مربوط به اقتصاد جهانی مقاومت می‌کنند و نوعی جهانی‌سازی از پایین را که متضمن شبکه‌ای بین‌المللی از گروه‌ها، سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی است، در قالب ژئوپلیتیک مقاومت یا ژئوپلیتیک از پایین تشکیل می‌دهند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۷۴ و روتلج، ۱۳۸۰: ۵۵۸).

۷- مفاهیم تحقیق

۷-۱- منطقه ژئوپلیتیکی

منطقه ژئوپلیتیکی عبارت است از بخشی از سطح سیاره زمین و یا مجموعه‌ای از کشورها و واحدهای سیاسی - فضایی هم‌جوار، اعم از فضای خشکی یا آبی یا تلفیقی است که بر اساس ترکیب عوامل سیاسی و جغرافیایی خاص، دارای تجانس و هویت مشخص و یا کارکرد مشترک بوده و از سایر مناطق و نواحی مجاور متمایز شود. به عبارتی اگر عناصر ساختاری و کارکردی یک منطقه جغرافیایی به‌صورت انفرادی یا اجتماعی، یا به‌صورت ناقص و یا کامل از بُعد سیاسی نقش‌آفرین شود، منطقه جغرافیایی تغییر ماهیت داده و به‌صورت یک منطقه ژئوپلیتیکی در صحنه ظاهر می‌شود. در یک منطقه ژئوپلیتیکی عوامل و متغیرهای طبیعی و انسانی آن دارای کارکرد سیاسی بوده و نظر دولتها و کشورهای درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای، بویژه قدرت‌های جهانی را به‌خود جلب می‌کند و کنش و واکنش آنها و پیدایش الگوی رقابت، همکاری و نزاع را بر می‌انگیزد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۱۲-۱۱۱).

۲-۷- روابط ژئوپلیتیکی

روابط ژئوپلیتیکی روابطی هستند که بین کشورها و دولت‌ها و بازیگران سیاسی بر پایه ترکیب عناصر سیاست، قدرت و جغرافیا برقرار می‌شوند. در شکل‌گیری هرگونه رابطه بین بازیگران، عنصر سیاست در قالب بازیگر سیاسی یا اراده‌ای که به ماهیت رابطه شکل می‌دهد و نیز اقدامات و کنش‌هایی که توسط بازیگر انجام می‌شود پدیدار می‌شود. عنصر قدرت در شکل دادن به الگو و ماهیت رابطه و نگرش بازیگران نسبت به هم تجلی پیدا می‌کند. عنصر جغرافیا نیز نقش بسترسازی را ایفا کرده و انگیزه‌های لازم برای شکل‌گیری اراده سیاسی رابطه، تجلی فضایی رابطه و نیز تأثیرگذاری بر سطح قدرت بازیگر را سبب می‌شود (همان: ۳۶۲).

۱-۲-۷- رابطه ژئوپلیتیکی مبتنی بر سلطه

رابطه سلطه و تفوق از نابرابری قدرت ناشی می‌شود. به طوری که رابطه‌ای یک‌سویه و از بالا به پایین بین دولت و بازیگر قوی با دولت ضعیف و کم‌قدرت شکل می‌گیرد و دولت قدرت‌مند، سرنوشت دولت ضعیف را به طور مستقیم و یا غیر مستقیم تعیین می‌کند (همان: ۳۶۴).

۱-۲-۷- رابطه ژئوپلیتیکی مبتنی بر نفوذ

نفوذ به نوعی منعکس‌کننده سلطه و اقتدار و نتیجه نابرابری قدرت می‌باشد. نفوذ همان سلطه نامریی بر فضای جغرافیایی و انسانهای ساکن در آن است. نفوذ عبارت است از ظرفیت و توان یک بازیگر برای تغییر یا تحمیل رفتاری خاص بر بازیگر دیگر در سیستم بین‌المللی (Duncan & others, 2004: 537). نفوذ در واقع جایگزین سلطه علنی، رسمی یا غیر رسمی شده است. استراتژی نفوذ حساسیت کمتری در شهروندان فضاهای جغرافیایی تحت سلطه ایجاد می‌کند و سلطه‌گر از دید دیگران پنهان و ناشناخته است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۶۸-۳۶۷).

۸- یافته‌های تحقیق

اطلاعات جمع‌آوری شده برای پاسخ به سؤال محوری مقاله و آزمون فرضیه، در دو بخش خلاصه شده که در ابتدا به بررسی مؤلفه‌های ژئوپلیتیک سلطه طی جریان بازی بزرگ جدید

در اوراسیای مرکزی، و سپس به متغیرهای مربوط به ژئوپلیتیک مقاومت در این بازی پرداخته شده است.

۸-۱- ژئوپلیتیک سلطه در بازی بزرگ جدید

۸-۱-۱- اوراسیای مرکزی به مثابه یک منطقه ژئوپلیتیکی

از نظر ژئواکونومی^۱، انرژی موجود در اوراسیای مرکزی منابعی ارزشمند برای کشورهای شرق و غرب و گزینه‌ای جهت تنوع بخشی به واردات انرژی است که در طول زمان نه تنها از نیاز واردات آن کاسته نشده، بلکه افزایش تقاضا در راستای انباشت سرمایه و افزایش تقاضای مصرف، افزایش عرضه را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. در این میان، توانایی‌های نفت و گاز دریای خزر^۲ توجه بسیاری را از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به خود جلب کرده است و این در حالی است که بسیاری از ذخایر نفت و گاز منطقه اوراسیای مرکزی، توسعه نیافته‌اند و اغلب قلمروهای آن بویژه در دریای خزر هنوز کشف نشده‌اند (امیراحمدیان، ۱۳۸۴: ۸). میزان این ذخایر را بین ۱۱۰ الی ۲۵۳ میلیارد بشکه نفت خام و ذخایر گاز آنرا بین ۲۳۶ تا ۳۳۷ تریلیون فوت مکعب برآورد کرده‌اند که برابر با ۵ تا ۸ درصد ذخایر انرژی فسیلی جهان است و در جایگاهی بالاتر از ذخایر انرژی ایالات متحده و دریای شمال و در رتبه دوم پس از منطقه خلیج فارس قرار دارد (Kemp, 1997: 14). همچنین طبق تخمین وزارت انرژی آمریکا، جمهوری آذربایجان و قزاقستان به تنهایی بیش از ۱۳۰ میلیارد بشکه نفت را در خود جای داده که این خود بیش از سه برابر ذخایر نفتی آمریکا است (Kelevman, 2004: 9). بنابراین طبیعی است در حالی که بر اساس گزارش آژانس بین‌المللی انرژی^۳، تقاضای جهانی سوختهای فسیلی بین سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۳۰ م، صد درصد افزایش خواهد داشت (IEA, 2007: 2)، قدرتهای بزرگ و حتی متوسط امروزی در آرزوی کنترل محصولات انرژی خام نفت و گاز که پیرامون دریای خزر به‌وفور یافت می‌شود، باشند. در عین حال، این منطقه نگرانی‌های به‌مراتب عمده‌تری را نیز به‌دنبال دارد. در

^۱ - Geo-Economy

^۲ - Caspian Sea

^۳ - International Energy Agency

واقع اگرچه برخی کارشناسان، مهم‌ترین غنایم بازی بزرگ جدید در مرکز اوراسیا را نفت و گاز خزر می‌دانند، اما برای بسیاری از بازیگران، ارزش تسلط بر اوراسیای مرکزی چیزی بیش از منابع اقتصادی و تسلط بر ذخایر انرژی موجود در این منطقه است.

از زمانی که مکیندر منطقه اوراسیا را برای سیادت بر جهان، حیاتی توصیف کرد و آنرا قلب زمین نامید، بیش از یک صد سال می‌گذرد. اوراسیا در دوران جنگ سرد، صحنه اصلی رقابت بین دو ابرقدرت جهان بود و اکنون نیز به‌نظر برژینسکی^۱ (58-29: 1997) که یکی از طرفداران جدی بازی‌های سیاسی در اوراسیاست، در عصر پس از جنگ سرد نیز مورد اختلاف و درگیری قدرت‌های بزرگ باقی خواهد ماند. برژینسکی با نظر به اهمیت فوق‌العاده اوراسیا و بویژه مناطق میانی آن از لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی، از گسترش ناتو^۲ به شرق و همگرایی بیشتر در اروپا نیز استقبال می‌کند. از نظر وی عامل اصلی ژئوپلیتیک، نمایانگر هژمونی^۳ آمریکا و نقش بی‌سابقه آن در اوراسیا می‌باشد. گرچه برژینسکی ادعا دارد که تا نسل آینده، جایگاه آمریکا به‌عنوان تنها قدرت برتر جهان نمی‌تواند از سوی هیچ قدرت واحد رقیبی مورد چالش قرار گیرد، اما روسیه و چین، دو کشور قدرتمند و دارای مرز مشترک با کشورهای آسیای مرکزی را به‌عنوان کشورهایی که احتمال دارد منافع آمریکا را در آسیای مرکزی به‌خطر اندازند، شناسایی می‌کند. وی به روشنی تأکید دارد هر ملتی بتواند بر آسیای مرکزی تسلط پیدا کند، توانایی تهدید موقعیت آمریکا در خلیج فارس را نیز خواهد داشت. وی با اصرار بر نظریه خود در خصوص اهمیت فزاینده و استراتژیکی اوراسیا در طول جنگ سرد (برژینسکی، ۱۳۷۸: ۲۸)، هنوز هم اوراسیا را اصلی‌ترین جایزه ژئوپلیتیکی برای آمریکا به‌شمار می‌آورد و تفوق جهانی این کشور را به‌طور مستقیم وابسته به میزان توانمندی حفظ برتری مؤثر خود در قاره اوراسیایی می‌داند.

1 - Zbigniew Brzezinski

2 - North Atlantic Treaty Organization (NATO)

3 - Hegemony

۸-۱-۲- فروپاشی شوروی و خلاء قدرت در مرکز اوراسیا

فروپاشی بلوک شرق و استقلال جمهوری‌های سابق شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، نقش قدیمی منطقه اوراسیای مرکزی که به‌عنوان بخشی از منطقه حائل و حوزه نفوذ محسوب می‌شد را مجدداً احیا کرد. با این حال، نظر بسیاری از صاحب‌نظران در روسیه و حتی غرب در اوایل دهه ۱۹۹۰ م. بر آن بود که علی‌رغم استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی، یک محور روسیه- اوراسیای مرکزی تکوین خواهد یافت که ویژگی آن، وابستگی شدید ساختاری کشورهای کوچکتر به روسیه ست و بر تعهد و تکیه روسیه به قزاقستان متمرکز و استوار خواهد بود. چنین چشم‌اندازی با تشکیل کشورهای مستقل مشترک المنافع^۱ با عضویت روسیه و پانزده جمهوری سابق شوروی و انعقاد معاهدات دوجانبه میان دولت‌های اوراسیای مرکزی و روسیه در زمینه همکاری‌های دفاعی و نظامی می‌رفت تا احیا شود. در این معاهدات وظایف و جایگاه روسیه و نیروهای نظامی محلی مشخص می‌شد و حق استفاده از تسلیحات نظامی محلی در اختیار روسیه قرار می‌گرفت و حتی در بعضی موارد، دکنترین‌های نظامی مشترک و یا نیروهای ائتلافی مشترک نیز پیش‌بینی شده بود (Allison, 1993: 45-72). تمامی این عوامل بر آن دلالت داشتند که روسیه دیر یا زود قادر خواهد بود نقش امنیتی برتری جویانه‌ای را در آسیای مرکزی و قفقاز پایه‌ریزی کند (Mesbahi, 1993). اما تلاش روسیه برای خلق یک قلمروی ژئوپلیتیکی برای خود در آسیای مرکزی و قفقاز به مرکزیت قزاقستان در دهه ۱۹۹۰ م. با شکست مواجه شد. روسیه توان کافی برای اشغال پایگاه‌های مورد نظرش را در اختیار نداشت و علاوه بر این برای انجام مأموریت‌های مختلف مشترک با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز که برای پایه‌ریزی پوشش استراتژیک در جنوب ضروری می‌نمود، با کمبودهای مالی مواجه بود (آلیسون و جانسون، ۱۳۸۲: ۱۵-۱۴). بدین ترتیب ایجاد خلاء قدرت ناشی از کنار کشیدن روسیه از مسائل جمهوری‌های آسیای شوروی سابق، باعث حضور دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در مرکز اوراسیا شد و جریانی از بازی قدرتها را در این منطقه به وجود آورد.

^۱ - Commonwealth of Independent States (CIS)

۸-۱-۳- بازی قدرتها در اوراسیای مرکزی

آسیای مرکزی و قفقاز از مهم‌ترین عناصر اتخاذ سیاست‌های روسیه در فضای پهناور شوروی سابق به‌شمار می‌آید و بنابراین فدراسیون روسیه از همان آغاز استقلال جمهوری‌های اوراسیای مرکزی، جهت گسترش و تنوع تعاملاتش با این کشورها تلاش‌های بسیاری را به‌کار بسته است (رودینتسکی، ۱۳۸۴: ۲۴۰). سیاست روسیه در سطح بین‌المللی در اوراسیای مرکزی در چارچوب حساسیت‌ها و تلاش‌های آن کشور برای حفظ ثبات منطقه‌ای و جلوگیری از کسب نفوذ قدرتهای فرامنطقه‌ای در جمهوری‌های آسیای شوروی سابق قابل فهم است (Cornell, 2004: 125). روابط نظامی-امنیتی روسیه با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز طی سال‌های اخیر به‌خوبی بیانگر این نگرش بوده است. این حساسیت پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م. از عمق و گستره بیشتری برخوردار شده است. با وجود اینکه ولادیمیر پوتین^۱، رئیس جمهوری سابق روسیه، ابتدا حضور غربی‌ها در اوراسیای مرکزی را برای کشورش تهدید تلقی نمی‌کرد (Rumer, 2002: 30)، اما به‌زودی و پس از روشن شدن برنامه‌های ایالات متحده و ناتو برای حضور بلندمدت نظامی در منطقه، شکافها، عمق بیشتری یافت (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۰). بسیاری از روس‌ها در پاسخ به این حرکت غربی‌ها، معتقد بودند که روسیه باید همه‌توان و امکانات خود را به‌کار گیرد تا منطقه در چارچوب حوزه نفوذ روسیه باقی بماند (Shermatove, 2002: 11-13). گنادی سلزینف^۲، رئیس وقت دوما روسیه نیز ضمن اعلام این نکته که روسیه نمی‌خواهد آمریکا پایگاه‌های نظامی متعددی در آسیای مرکزی داشته باشد، تأکید کرد: «از نظر ژئوپلیتیکی، حضور روسیه در آسیای مرکزی بسیار مهم است و باید به هر کاری دست بزیم تا [این منطقه] جایگاهی هرچه مهمتر [در سیاست خارجی ما] پیدا کند.» (Johnson, 2002: 59). اینکه تا چه زمانی دولت روسیه، حضور نظامی آمریکا در منطقه پیرامون دریای خزر و به اصطلاح حیات خلوت خویش را تحمل می‌کند، به درستی مشخص نیست اما به نظر می‌رسد پایگاه‌های آمریکایی در آسیای مرکزی بیشتر به استراتژی نظامی جدید ایالات متحده در

^۱ - Vladimir Vladimirovich Putin

^۲ - Gennady Seleznyov

خصوص حضور در مناطق حساس و استراتژیک جهانی مربوط باشد تا به نبرد ضد طالبان در افغانستان (Cheterian, 2005).

منابع انرژی منطقه آسیای مرکزی و حوزه دریای خزر تا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر، عمده منافع آمریکا در این منطقه را تشکیل می‌داد. با این وجود باید گفت اکثر شرایطی که ایالات متحده را به سوی آسیای مرکزی سوق داد، پیش از این حملات تروریستی شکل گرفته بود که دلیل عمده‌ی آن وجود افغانستان در جنوب این منطقه به عنوان کشور پرورش دهنده تروریسم بود؛ وضعیتی که خود ایالات متحده نیز در بوجود آمدن آن شریک بود. اما به هر حال، این حملات منافع ملی ایالات متحده در منطقه را برجسته ساخت و سبب شد تا آمریکا بر مشکلات عمیق گریبان‌گیر اوراسیای مرکزی تمرکز کند (Menon, 2003: 190-192). بدین ترتیب آمریکا به بهانه جنگ علیه تروریسم جهانی، حضور خود در منطقه‌ی آسیای مرکزی را به شدت تقویت کرد و با انعقاد چندین موافقت‌نامه نظامی با دولتهای منطقه، کمک‌های اقتصادی و فنی خود را به این کشورها گسترش داد و عملاً در روندهای امنیتی و نظامی منطقه درگیر شد.

همچنین این اولین بار است که نیروهای نظامی ایالات متحده در کمتر از ۲۰۰ مایلی مرزهای غربی کشور چین مستقر شده‌اند. وضعیت کنونی این احساس را به چین القا می‌کند که تاکتیک محاصره با یک سد، توسط ایالات متحده علیه منافع این کشور در حال انجام است (Ferrari, 2002: 10). بر این اساس، چین مصمم است تا در برخی عرصه‌ها هماهنگ با جبهه مسکو در مقابل غرب ظاهر شود و در همین راستا با روس‌ها در چارچوب سازمان همکاری شانگهای^۱ پیش می‌رود و مایل است تا همکاری استراتژیک و نزدیکی را با اعضای این سازمان در برابر افزایش حضور ناتو و ایالات متحده در حیطه نفوذ خود در اوراسیای مرکزی پایه‌ریزی کند.

۸-۱-۴- روابط ژئوپلیتیکی مبتنی بر سلطه و نفوذ در اوراسیای مرکزی

دیدار عجولانه وزیر دفاع وقت آمریکا در جولای ۲۰۰۵ م. از قرقیزستان جهت اطمینان از دسترسی آمریکا به پایگاه هوایی ماناس^۲، بیانگر تلاش‌های امنیتی جدی دولت ایالات متحده

^۱ - Shanghai Cooperation Organization (SCO)

^۲ - Manas

برای نفوذ به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز است. این مسافرت کمی بعد از اجلاس سران شانگهای در آستانه، پایتخت قزاقستان صورت گرفت که در آن، رهبران کشورهای چین و روسیه و بیشتر جمهوری‌های آسیای مرکزی، آمریکا و هم‌پیمانانش را به تعیین جدول زمانی عقب‌نشینی نیروهایشان از منطقه دعوت کرده بودند. به‌طور کلی ایالات متحده استراتژی دوجانبه موفق‌تری را در مقابله با دیگر تلاش‌های چندجانبه بازیگران بازی بزرگ جدید برای محدود کردن حضور نظامی‌اش در آسیای مرکزی در پیش گرفته است (Weitz, 2006: 155). در مقابل، واشنگتن حضور نظامی خود در قفقاز جنوبی را بیشتر بر پایه روابط چندجانبه با جمهوری‌های این منطقه در قالب طرح‌های ویژه ناتو برای حضور در قفقاز قرار داده است.

روند تدریجی حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، بازی با حاصل جمع صفر است که به ضرر روسیه در حال انجام است. استراتژیست‌های روسی، وجود پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در اوراسیای مرکزی را مانع بزرگی در برابر پیوند ژئوپلیتیکی روسیه با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز می‌دانند و معتقدند تلاش روسیه باید در راستای حذف سلطه نظامی این کشور و ناتو در منطقه قرار گیرد. در عین حال، دومین راه حل روسیه برای حفظ منافع خود در مرزهایش می‌تواند مقابله به مثل روسیه و احیاء و افزایش نیروهای نظامی روسی در خاک جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز باشد (Torbakov, 2002). بنابراین بی‌جهت نیست که پوتین، اضمحلال شوروی و از دست رفتن سلطه این کشور بر اوراسیای مرکزی را بزرگ‌ترین فاجعه ژئوپلیتیکی قرن بیستم برای کشورش دانسته است و اولویت مدیریت روسیه را احیای مجدد نفوذ در آسیای مرکزی و قفقاز اعلام می‌کند (Weitz, 2006: 156).

هدف بازیگران در بازی بزرگ جدید علاوه بر نفوذ سیاسی، نظامی و امنیتی، تأثیرگذاری بر سیستم اقتصادی جمهوری‌های اوراسیای مرکزی نیز می‌باشد. بر این اساس ایالات متحده در نظر دارد تغییراتی را با تقویت مناسبات اقتصادی، در ساختارهای اقتصادی و تکنولوژیکی کشورهای حوزه اوراسیای مرکزی ایجاد کند تا ضمن جایگزین ساختن الگوهای اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری با اقتصاد متمرکز دولتی، زمینه‌های لازم را برای نفوذ و همچنین کنترل ساختار حکومتی دولتهای تازه استقلال یافته فراهم آورد (ترک‌زاد، ۱۳۸۲: ۱۳۶). از اینرو، آمریکا از زمان استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز تا کنون کمک‌های مالی بسیاری را در

اختیار آنها قرار داده که اغلب در عوض همکاری آنها در واگذاری پایگاه‌های نظامی و مساعدت‌های سیاسی بوده است (راسینگ، ۱۳۸۵: ۷). بررسی روند حمایت‌های مالی ایالات متحده از دولتهای اوراسیای مرکزی طی سالهای پس از استقلال نیز گویای تغییر جهت کمک‌های آمریکا از زمینه‌های اقتصادی-اجتماعی به نظامی-امنیتی است. در حالی که در سال ۱۹۹۵ م. مساعدت‌های اقتصادی و اجتماعی، ۴۳/۵ درصد و کمک‌های مربوط به بخش بشر دوستانه، ۲۳/۶ درصد از مجموع حمایت‌های مالی این کشور از جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی را شامل می‌شد، این نسبت در سال ۲۰۰۵ به ترتیب به ۱۴/۴ درصد و ۲/۸ درصد کاهش یافت. در مقابل، حمایت‌های مربوط به بخش‌های امنیتی و نظامی طی این مدت از ۲۳/۷ درصد به رقم ۶۶/۷ درصد افزایش یافته است (Tarnoff, 2007: 2).

روسیه نیز علی‌رغم مشکلات مالی و ضعف اقتصادی و تکنولوژیکی نسبت به غرب، در حال گسترش ابعاد نفوذ اقتصادی خود در آسیای مرکزی و قفقاز است. چین نیز برای کسب موفقیت در آسیای مرکزی، بیشتر از راه تقویت همکاری‌های اقتصادی با این جمهوری‌ها می‌تواند به مطلوب خود دست یابد نه از راه نفوذ نظامی و امنیتی. از اینرو نخست‌وزیر وقت چین در طول دیدارش از قزاقستان در سال ۱۹۹۴ م. ضمن ارائه یک کمک اقتصادی هر چند اندک به‌عنوان نشانه دوستی به کشورهای آسیای مرکزی، اعلام داشت چین در آسیای مرکزی به دنبال یافتن یک حوزه نفوذ اقتصادی و سیاسی است (سینگ، ۱۳۸۲: ۲۱۵-۲۱۳).

از سوی دیگر تأثیرات فرآیند جهانی‌سازی در زمینه سلطه فرهنگی غرب به رهبری ایالات متحده، همانند سایر مناطق جهان، در آسیای مرکزی و قفقاز نیز بروز و نمود چشم‌گیری پیدا کرده است. فعالیت‌های مستقیم فرهنگی آمریکا در این مناطق بیشتر معطوف به فعالیت‌های آموزشی است و اکنون فارغ‌التحصیلان کالج‌های این کشور خود را برای اشغال پست‌های بالا در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز آماده می‌کنند. در این میان از فعالیت‌های سپاه صلح^۱ آمریکا در اوراسیای مرکزی نباید غافل بود. اسرائیل نیز به موازات حضور ایالات متحده،

^۱-Peace Corps

فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی خود را در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی شدت بخشیده است (ابراهیمی، ۱۳۸۲: ۴ و قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۴-۱۲). چین، روسیه و ایران نیز از گسترش فرهنگ جوامع خود و نفوذ معنوی در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز غافل نبوده‌اند. اما زمینه نفوذ فرهنگی این کشورها به دلیل مجاورت، بهره‌مندی از سابقه طولانی روابط فرهنگی و در مواردی اشتراکات قومی و مذهبی با جوامع آسیای مرکزی و قفقاز، کمتر رنگ و بوی سلطه به خود می‌گیرد (نوروزی، ۱۳۸۵: ۱۰-۶).

روابط قدرتهای بزرگ جهانی و بازیگران شرکت کننده در بازی بزرگ جدید با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در حالی صورت می‌گیرد که این کشورها خود را درگیر یک بازی ناخواسته با قدرتهای نامتقارنی احساس می‌کنند که خروج از آن برایشان ناممکن است. تجزیه و تحلیل عناصر تشکیل دهنده قدرت در جمهوری‌های اوراسیای مرکزی و مقایسه آن با وضعیت قدرت‌هایی همچون چین، روسیه و ایالات متحده نشان دهنده تفاوت فاحش شاخص‌های اصلی قدرت میان بازیگران کلیدی بازی بزرگ جدید در مقایسه با کشورهای واقع در محیط بازی است.

۸-۲- ژئوپلیتیک مقاومت در بازی بزرگ جدید

بر اساس دیدگاه ژئوپلیتیک مقاومت، اوضاع سیاسی-اجتماعی جوامع اوراسیای مرکزی، ویژگی حکومت‌های منطقه، بازیگران مداخله‌گر و نیروهای اجتماعی موجود در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، از مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذاری هستند که طی بازی بزرگ جدید مورد توجه قرار می‌گیرند.

۸-۲-۱- جامعه، سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی

۸-۲-۱-۱- وضعیت سیاسی-اجتماعی جمهوری‌های اوراسیای مرکزی

اوضاع سیاسی و اجتماعی جوامع آسیای مرکزی و قفقاز نشان می‌دهد که آنها تا استقرار یک نظام سیاسی کارآمد و استقرار دموکراسی، راهی بس طولانی در پیش دارند و حرکت‌شان در این مسیر بسیار کند همراه با دشواری‌ها و چالش‌های بسیار بوده و خواهد بود. هرچند

سطوح نهادسازی و توانایی دولتها در اوراسیای مرکزی برای مدیریت نهادی مناقشه‌ها از کشوری به کشور دیگر متفاوت است، اما حتی در جوامعی که تا حدودی نیز دمکراتیک هستند، ضعف نهادی چشم‌گیری وجود دارد (یزدانی، ۱۳۸۶: ۴۷-۴۶ و اولگا، ۱۳۸۲: ۵۷). در این جوامع، تا زمانی که اتحاد جماهیر شوروی برپا بود، احساس شهروندی شوروی و وفاداری سیاسی به آن، گرایش‌های ملت‌باورانه را تحت الشعاع قرار می‌داد. اما اینک با فروپاشی شوروی در کشاکش فرآیند دولت-ملت‌سازی و از میان رفتن هر نوع احساس شهروندی و وفاداری سیاسی به آن، مردم کشورهای تازه استقلال یافته می‌بایستی هویتی جدید را برای خود فراهم آورند. بر این اساس رهبران این کشورها برای کسب مشروعیت، گرایش‌های هرچه شدیدتر ناسیونالیستی را از خود به نمایش گذاشته‌اند. نتیجه آنکه تاکنون، مرزهای مصنوعی و احساس تعلق به یک قوم خاص و مجزاً از دیگران، عمدتاً زمینه‌ساز تنش و درگیری میان کشورهای منطقه بوده است (عطایی، ۱۳۸۲: ۷۱).

۸-۲-۱-۲- رژیم‌های سیاسی در اوراسیای مرکزی

ماهیت رژیم‌های سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز، به‌ترتیب در طیفی از حکومت‌های فاسد تا اقتدارگرا، فضای کم و مجال محدودی برای مردم‌شان جهت ایجاد نقش اصلی در اجرای نقش‌های مدنی در نظر گرفته‌اند (رومر، ۱۳۸۳: ۱۸۰). درحالی‌که تمامی رهبران جمهوری‌های سابق شوروی در نشست سال ۱۹۹۲ م. سازمان امنیت و همکاری اروپا، پابندی خود در تلاش برای تحقق نظام دمکراسی را اعلام کرده و قول داده بودند تا نظام دمکراتیکی را در کشور‌هایشان برپا دارند و آنرا تنها جایگزین نظام کمونیستی به‌شمار آورند، اما در عمل، گامی بنیادی به‌سوی دمکراسی بر نداشتند (Nichol, 1996). مشکل این رهبران وابستگی آنان به نظام و فرهنگ سیاسی کمونیستی است که چارچوب نظام فکری و سیاسی‌شان را بر پایه یک سیستم توتالیتر و بسته شکل داده است. در واقع آنان در سایه آموزش‌های حزب کمونیست، به آموزه مدیریت سوسیالیستی خو گرفته‌اند (Bingol, 2004). بنابراین یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار بر اقتدارگرایی و عدم شکل‌گیری نظام‌های دمکراتیک در اوراسیای مرکزی، وجود خط‌مشی سیاسی بسته و حاکمان اقتدارطلب در جمهوری‌های منطقه می‌باشد. در این میان، وجود اقتصاد یارانه‌ای و ساختار رانتیر دولتها نیز تشدید

کننده و قوام دهنده تداوم اقتدارگرایی در این کشورهاست (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۴: ۲۲). بر اساس برآوردهای خانه آزادی^۱، که شناخته شده ترین نهاد غیر انتفاعی در ارزیابی حقوق سیاسی و مدنی تمامی کشورهای جهان بر حسب متدولوژی استاندارد است، دولتهای قفقاز جنوبی کمتر از دولتهای آسیای مرکزی اقتدارگرا هستند. خانه آزادی، حقوق سیاسی و آزادیهای مدنی را در طیفی از یک تا هفت طبقه بندی می کند که یک نشان دهنده بالاترین سطح آزادی و هفت پائین ترین سطح است. بر این اساس، در ابتدای سال ۲۰۰۸ میلادی تنها جمهوریهای گرجستان (۴)، ارمنستان (۵) و قرقیزستان (۵) هستند که در میان کشورهای اوراسیای مرکزی به مثابه کشورهای نیمه دمکراتیک شناخته می شوند و جمهوریهای قزاقستان (۶)، تاجیکستان (۶)، آذربایجان (۶)، ترکمنستان (۷) و ازبکستان (۷) در زمره کشورهای غیر دمکراتیک قرار دارند (Freedom in the World, 2008).

۸-۲-۱-۳- نقش بازیگران مداخله گر

به عقیده بسیاری از کارشناسان مسائل منطقه، دامن زدن به اختلافات تاریخی و قومی در آسیای مرکزی و قفقاز، اغلب از سوی استعمارگران نوین صورت می پذیرد. زیرا استعمار اصولاً در بی ثباتی ریشه گرفته و در شرایط بی ثبات، توسعه می یابد (حق جو، ۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۷). بی شک سیاستهای آمریکا از همان ابتدای استقلال، مسؤل بخشی از وضعیت بی ثباتی و اقتدارگرایی سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز است. این در حالی است که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، رهبران دولتها در اوراسیای مرکزی به دلیل افزایش توجه آمریکا به ملاحظات امنیتی منطقه و کاهش بیش از پیش توجه به وضعیت دمکراسی و حقوق بشر در جوامع آسیای مرکزی و قفقاز، فرصت مساعدتری را برای سرکوب آزادیهای اساسی و افزایش اقتدار نظامهای سیاسی خود یافتند. آمریکا به دلیل نیاز به همکاری این دولتها در مبارزه با تروریسم، حجم انتقادهای خود به وضعیت حقوق بشر در منطقه را به نحو محسوسی کاهش داده است. این استدلال که ثبات سیاسی و مبارزه بر ضد بنیادگرایی اسلامی و تروریسم، نیازمند تعلیق آزادیهای مدنی و تقویت حکومتهای اقتدارگرایانه است، اینک طرفداران بیشتری را در غرب به خود جذب کرده است

^۱ - Freedom House

(Lapidus, 2001: 7). بر این اساس، برخی ناظران معتقدند که استقرار نیروهای ایالات متحده و سایر نیروهای ائتلافِ ضد تروریستی در اوراسیای مرکزی، به رهبران منطقه‌ای برای تقویت شدید اقتدار شخصیتی خود جسارت بخشیده است (Torbakov, 2002). برخی نیز در خصوص احتمال استفاده حکومت‌های منطقه از مساعدت‌های نظامی و فروش‌های تسلیحاتی غرب به منظور سرکوب داخلی، هشدار داده‌اند (امیری، ۱۳۸۳: ۱۳۵ و Blua, 2002).

ایالات متحده در واقع با انعقاد قراردادهای سنگین با دولتهای اوراسیای مرکزی در شکل کمک نظامی، فروش و انتقال تسلیحات و تعلیمات نظامی که توسط رژیم‌های اقتدارگرا و استبدادی منطقه به سرعت مورد تأیید قرار گرفت، واقعیت سنت‌های دیرین خود را تأیید کرده است. معیار دوگانه ترویج دموکراسی در آسیای مرکزی، بهترین فریب و سعی دولت آمریکا برای سوء استفاده از آن به نفع غرب است. جهل غالب به گونه‌ای نشان دهنده این تظاهر است که ایالات متحده تنها مرجع دموکراسی‌سازی است، در حالی که آمریکا از این طریق فقط منافع خود را تأمین می‌نماید و بر این اساس نیات واقعی خویش را به عنوان تنها ابرقدرت به خطر نمی‌اندازد و خود را گرفتار نمی‌سازد (Ferrari, 2004: 7-8). بنابراین انقلاب‌های رنگی در منطقه اوراسیا را نیز باید مرحله‌ای از جدال ژئوپلیتیک سلطه دانست که در آن مفاهیم انتزاعی چون دموکراسی و حقوق بشر قادر به توضیح وقایعی که رهبران و هدایت‌گران آنها کیلومترها دورتر از سرزمین اصلی، به چگونگی تحقق منافع جهانی خویش می‌اندیشند، نمی‌باشد.

۸-۳-۲- نقش و جایگاه نیروهای اجتماعی در اوراسیای مرکزی

۸-۳-۲-۱- احزاب و جمعیت‌های سیاسی

وجود احزاب و گروه‌های فعال سیاسی و دارای نگرش‌های آزاد و متنوع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ یکی از پیش‌فرض‌های نیل به جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک همراه با وجود نیروهای اجتماعی تأثیرگذار است. اما جمهوری‌های واقع در اوراسیای مرکزی یا تک حزبی هستند و یا علی‌رغم وجود احزاب و گروه‌های سیاسی متعدّد، موانع عمده‌ای بر سر راه فعالیت آنها وجود دارد. در حقیقت، احزاب مخالف و گروه‌ها در این کشور کاملاً از صحنه سیاسی غایب نیستند، اما حکومت‌ها سعی دارند تا با ایجاد موانع و سدهای سیاسی و اداری، از نفوذ

مخالفین و ورود آنها به اریکه قدرت جلوگیری کنند (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۴: ۱۰).

به این ترتیب در ترکمنستان تنها یک حزب رسمی و ثبت شده وجود دارد که همان حزب حاکم رئیس جمهوری (حزب دمکرات ترکمنستان) است. ازبکستان دارای پنج حزب است که اغلب آنها طرفداران دولت هستند و اختلافات ظاهری موجود در میان آنان چندان جدی و عمیق به نظر نمی‌رسد. ضمن آنکه تنها حزب اپوزیسیون در این جمهوری وادار به سکوت شده است. قرقیزستان ده‌ها حزب دارد که تعداد آنها چندان ارتباطی با نقش تحزب و اهمیت آن در جریان سیاسی کشور ندارد. تاجیکستان دارای شش حزب است که مؤثرترین آنها نهضت اسلامی تاجیکستان است. در قزاقستان نیز دوازده حزب وجود دارد که هشت حزب آن طرفدار دولت هستند و اگرچه در این جمهوری، موقعیت احزاب بهتر از دیگر کشورهای آسیای مرکزی است، اما باز از شرایط ایده‌آل بسیار دور هستند (کلند، ۱۳۸۶: ۷). جمهوری آذربایجان نه حزب اصلی دارد که برخی از آنها از جمله حزب دمکرات آذربایجان، حق فعالیت در خاک این کشور را ندارند. جمهوری‌های ارمنستان و گرجستان هر کدام با دارا بودن چهارده حزب سیاسی (احمدی لفورکی، ۱۳۸۳) و آزادی نسبی آنها در فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی، وضعیت مناسبی را از لحاظ آزادی احزاب در میان هشت کشور منطقه اوراسیای مرکزی به‌خود اختصاص داده‌اند. جدول شماره ۱ نشان دهنده میزان رعایت حقوق احزاب، آزادی فرآیند انتخابات و آزادی بیان و عقیده در جمهوری‌های اوراسیای مرکزی بر حسب برآوردهای خانه آزادی طی سال ۲۰۰۸ میلادی است. جدول شماره ۱: میزان رعایت حقوق احزاب، آزادی فرآیند انتخابات و آزادی بیان و عقیده در

اوراسیای مرکزی (۲۰۰۸) (۱۶ بیشتری میزان آزادی و ۰ کمترین میزان آزادی)

رقم	ارمنستان	آذربایجان	گرجستان	تاجیکستان	ازبکستان	ترکمنستان	قرقیزستان	قزاقستان
رعایت حقوق احزاب	۵	۳	۷	۴	۰	۰	۷	۴
آزادی فرآیند انتخابات	۵	۳	۸	۲	۰	۰	۵	۳
آزادی بیان و عقیده	۸	۶	۱۱	۶	۱	۲	۷	۷

منبع: (Freedom in the World, 2008)

۸-۳-۲-۲- اقوام

هر هشت کشور حوزه اوراسیای مرکزی ضمن داشتن یک اکثریت قومی، دارای اقلیت‌های قومی بزرگ و پراکنده‌ای نیز می‌باشند که این وضعیت بعضاً با درگیری‌هایی همراه بوده است. در آذربایجان؛ ارامنه، کردها، طالبی‌ها، آوارها، تات‌ها و لرگی‌ها از جمله اقوام خواستار آزادی و حقوق اجتماعی بیشتر برای خود از سوی دولت آذربایجان هستند. در ازبکستان نیز اقلیت تاجیک با حکومت رابطه مطلوبی ندارد و محدودیت‌های زیادی از سوی دولت بر آنها اعمال می‌شود. همچنین در جنگ داخلی تاجیکستان (۱۹۹۷-۱۹۹۲ م.) درگیری‌های قومی نقش تعیین کننده‌ای را به خود اختصاص داده بود. یک ارزیابی کلی از وضعیت گروه‌های قومی غیر هم‌نام با دولتها در منطقه اوراسیای مرکزی، ضمن تأیید سیاسی شدن قومیت در این منطقه، نارضایتی این نیروها از دولت مرکزی را خطری جدی برای درگیری‌های شدید درون منطقه‌ای می‌داند. وضعیتی که هرچند نشان از اهمیت اقوام این منطقه دارد، اما توان این دولتها را در عرصه بازی با بازیگران فرامنطقه‌ای به شدت کاهش داده است. با این حال، در برخی از جمهوری‌های این منطقه، وضعیت اقلیت‌های قومی رضایت بخش گزارش شده است. به‌عنوان نمونه روابط اقلیت‌های قومی و به‌خصوص تاتارها با حکومت قرقیزستان تا حد زیادی حسنه بوده است.

درگیری‌های قومی در اوراسیای مرکزی با آنکه نشان دهنده حضور بارز، فعال و تأثیرگذار آنها بر جریان‌های سیاسی منطقه است، اما در عین حال خود به صورت عاملی سلبی در تبدیل قدرت این اقوام به مثابه مؤلفه‌ای کارساز و تعیین کننده در محیط بازی بزرگ عمل نموده است. اقوام موجود در آسیای مرکزی بیشتر خواستار احیای هویت خویش در برابر فرهنگ قوم غالب بوده‌اند و ظهور احساسات و فعالیت‌های مذهبی نیز از اواخر دهه ۱۹۸۰ م. در این مناطق، نشانگر ظهور هویت مذهبی بود (اطهری، ۱۳۸۳: ۸۹-۸۶). بنابراین اقوام مختلف در این سرزمین‌ها قبل از آنکه خود را متعلق به کشوری که در آن ساکن‌اند بدانند، به قومی که با آن نام خوانده می‌شوند وابسته می‌دانند. این وضعیت سبب پیدایش بحران‌های فرآینده بویژه بحران هویت و نیز مانعی عمده در جهت شکل‌گیری دولت-ملت مدرن در جمهوری‌های

اوراسیای مرکزی شده است. همین بحران هویت سبب شده است تا به منظور جلوگیری از فروپاشی کشورها، دولتهای حاکم، راه اقتدارطلبی را پیشه نموده و با بستن شریانهای دموکراتیک و انسداد فضای سیاسی به بهانه بروز تنشهای منتهی به حرکت به سمت بی‌ثباتی و نهایتاً از هم گسیختگی سرزمین، مانع عمده‌ای را در مسیر شکل‌گیری نظام‌های دموکراتیک در این جمهوری‌ها ایجاد کنند (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۳).

۸-۳-۲-۳- مذهب

امروزه قوانین اساسی تمامی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی به اصل تفکیک دین از سیاست احترام می‌گذارند. با این حال اسلام به‌عنوان دین اکثریت جمعیت اوراسیای مرکزی در سراسر منطقه بویژه در آسیای مرکزی تا حدّ یک ایدئولوژی دولتی صعود نموده است. اما اسلام مورد حمایت دولت در آسیای مرکزی، در واقع تلاشی برای بهره‌گرفتن دولتها از مذهب برای رفع نیاز خود است. در ازبکستان و قرقیزستان، اهمیت این مفهوم دوگانه اخلاقی-ملی، هنگام سوگند رؤسای جمهور آنها به هر دو مظهر آن، یعنی قرآن و قانون اساسی آشکار گردید (آکینر، ۱۳۸۳: ۱۲۲-۱۲۱). اما شواهد نشان می‌دهد که گویی رهبران سیاسی در اوراسیای مرکزی بیش از اسلام، نگران حفظ قدرت خود هستند و هرگونه بی‌ثباتی را یک خط جدی برای خود تلقی می‌کنند. بنابراین طبیعی است که علی‌رغم جمعیت عظیم مسلمان منطقه، اسلام نقش مؤثری در سازماندهی بنیان‌های سیاسی-اجتماعی این کشورها ایفا نکرده است و برای حکومت‌های منطقه، قدرت سیاسی مهم‌تر از اسلام بوده است (یزدانی، ۱۳۸۳: ۲۰۲ و Anna, 1999: 38-48).

در حالی که با تصویب قانون آزادی مذهب و فعالیت‌های دینی در برخی جمهوری‌های آسیای مرکزی از جمله قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان در سال ۱۹۸۹، زمینه حضور گروه‌های دینی و بویژه اسلامی در جامعه و رسانه‌های عمومی فراهم شده بود، اما ظهور شخصیت‌ها و گروه‌های مذهبی تأثیرگذار و بیم رهبران جمهوری‌ها از قدرت یافتن آنها، باعث گردید تا دولتهای منطقه از همان سالهای پس از فروپاشی شوروی به منظور مهار نمودن این گروه‌ها، فعالیت سیاسی احزاب دینی را ممنوع اعلام کنند. از جمله احزابی که فعالیت آنها در

هر پنج جمهوری آسیای مرکزی غیر قانونی اعلام شده است، جنبش اسلامی ازبکستان^۱ است که به دنبال تأسیس یک حکومت دینی و یا خلافت اسلامی در منطقه بوده است. دو حزب اسلامی التحریر^۲ و جنبش اسلامی ازبکستان فعال‌ترین احزاب ازبکستان هستند که جمهوری‌های همسایه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. فعالیت جنبش اسلامی در ازبکستان از سال ۱۹۹۲ آغاز گردیده است. این حزب که مرکز عمده فعالیتش دره فرغانه^۳ است، هیچ‌گاه رأساً در اقدامات خشونت‌آمیز دست نداشته است؛ اما حساسیت مقامات امنیتی منطقه به فعالیت‌های این حزب، به دلیل تأثیراتش بر برخی جنبش‌های تندرو منطقه بوده است (گروه بحران بین‌المللی، ۱۳۸۳: ۳۵-۱۲). اما سیاست‌های تند و سخت‌گیرانه دولت‌های آسیای مرکزی تا کنون تأثیر و کارایی چندانی در جهت جلوگیری از گسترش ایده‌ها و افکار حزب اسلامی مذکور نداشته است (Mukhametrakhimova, 2006).

دیگر ادیان و مذاهب واقع در اوراسیای مرکزی همچون اسلام تأثیر چندانی بر سیاست‌های منطقه‌ای ندارند اما همگرایی میان ادیان مهم منطقه و پیروان آنها می‌تواند به عنوان نقطه شروع حرکت بسوی همگرایی منطقه‌ای، به منظور بالا بردن ظرفیت کشورهای منطقه در چانه‌زنی‌های سیاسی منطقه‌ای و جهانی ایفای نقش نمایند. به عنوان اولین گام، رهبران ادیان سراسر آسیای مرکزی طی روزهای هشتم و نهم ژوئن ۲۰۰۶ پشت درهای بسته در شهر دوشنبه، پایتخت تاجیکستان، با یکدیگر دیدار و در مورد چگونگی تقویت صلح به گفتگو پرداختند. هدف از دیدار رهبران ادیان مختلف در این گردهمایی، بررسی این مهم بود که دین چگونه می‌تواند به تقویت صلح و ثبات اجتماعی در منطقه کمک کند (خبرگزاری مهر، ۲۰ خرداد ۱۳۸۵).

۸-۳-۲-۴- افکار عمومی

هرچند نقش افکار عمومی جوامع آسیای مرکزی و قفقاز در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های دولتهای منطقه قابل تأمل است، اما تا کنون چندان مؤثر هم نبوده است.

^۱ -Islamic Movement of Uzbekistan (IMU)

^۲ - Hizb-Ut Tahrir

^۳ - Ferghana

ضعف شدید جامعه مدنی و نیز وجود دولتهای غیر دمکراتیک در این کشورها، کمتر جایی را برای بیان نظریات مردم در قالب جنبش‌ها و گروه‌های سیاسی اصلاح طلب باقی گذاشته است. از سوی دیگر منطقه چنان گمنام است که کمتر کسی در جهان به مسائل آن اهمیت می‌دهد و یا حتی متوجه اوضاع ناگوار آن می‌شود. هرچند مساحت آسیای مرکزی و قفقاز از اروپای شمالی هم بیشتر است، اما شاید ناشناخته‌ترین منطقه در جهان باشد. با نگاهی به اطلس جغرافیایی در می‌یابیم که هیچ ناحیه‌ای با ابعاد مشابه در جهان، به این اندازه در غرب مورد بی‌توجهی افکار عمومی نیست. بنابراین افکار عمومی جهانی نیز توجه چندانی به جریان‌ات و اتفاقات واقع در این منطقه ندارد و این فرصتی است تا دولتهای غربی و به‌ویژه ایالات متحده که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر توجه خاصی به این منطقه دارند، مانعی را برای حضور خود در منطقه احساس نکنند. این وضعیت همچنین باعث گردیده تا آمریکا و اتحادیه اروپا در حالی که با سوء استفاده از ابزار حقوق بشر، بسیاری از کشورها از جمله چین، ایران و روسیه را به خشونت و بدرفتاری با شهروندان خود و رسانه‌ها محکوم می‌نمایند، کمتر نامی از دیکتاتوری‌های موجود در این منطقه به میان آورند.

۸-۳-۲-۵- مطبوعات

هرچند تمامی جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی از روزنامه‌ها، نشریات، شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و خبرگزاری‌های متعددی برخوردار هستند، اما اغلب این رسانه‌ها بویژه در بخش رادیو و تلویزیون یا در دست دولت بوده و یا برای امکان ادامه فعالیت، به خودسانسوری شدیدی روی آورده‌اند. با این وجود گامی هرچند اندک در برخی از این کشورها جهت تقویت مطبوعات به عنوان گام چهارم دمکراسی صورت پذیرفته است که جمهوری گرجستان پیش‌گام چنین روندی است. این جمهوری در سال ۲۰۰۸ میلادی از میان ۱۹۵ کشوری که در زمینه آزادی مطبوعات و انتشارات مورد بررسی قرار گرفته‌اند، جایگاه ۱۲۹ و ارمنستان نیز رتبه ۱۴۴ را به‌خود اختصاص داده است (Freedom of the Press, 2008). طبق این درجه‌بندی، تمامی کشورهای واقع در اوراسیای مرکزی، شرایط کاملاً بسته‌ای را در زمینه آزادی مطبوعات و انتشارات دارا می‌باشند. در حالی که وضعیت آزادی مطبوعات در این

جمهوری‌های هر ساله ضعیف‌تر نیز می‌شود. جایگاه جمهوری‌ها اوراسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، در رتبه‌بندی جهانی در خصوص آزادی مطبوعات و انتشارات طی سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ میلادی در جدول شماره ۲ آمده است.

به‌رغم ظهور اینترنت در این جمهوری‌ها، هزینه بالای استفاده، دسترسی به آنرا برای بسیاری ناممکن کرده است. البته مشکلات اقتصادی تنها عامل محدود شدن توسعه اینترنت نیست، بلکه رهبران آسیای مرکزی و قفقاز نگران پیامدهای سیاسی و اجتماعی جریان آزاد اطلاعات هستند که کنترلی نیز بر آن ندارند. بر این اساس، سایت‌های گروه‌های سیاسی مخالف در برخی از کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز تعطیل یا دسترسی به آن ناممکن شده است. در نتیجه اقداماتی از این دست به‌منظور مهار رشد اینترنت در این کشورها، سازمان خبرنگاران بدون مرز^۱ در سال ۲۰۰۸ میلادی جمهوری‌های ترکمنستان و ازبکستان را در کنار ۱۳ کشور دیگر جهان، دشمن اینترنت معرفی و تاجیکستان را نیز در جمع ۱۱ کشوری قرار داده که نیازمند نظارت است (Internet Enemies, 2008). جدول شماره ۳ نشان دهنده تعداد کاربران اینترنت در جمهوری‌های اوراسیای مرکزی و وضعیت این کشورها در آزادی استفاده از اینترنت با درجه‌بندی پنج‌گانه خوب، متوسط، دشوار، وخیم و بسیار وخیم طی سال ۲۰۰۸ م. است.

جدول شماره ۲: وضعیت جمهوری‌های اوراسیای مرکزی در زمینه آزادی مطبوعات در میان ۱۹۵ کشور جهان

	ارمنستان	آذربایجان	گرجستان	تاجیکستان	ازبکستان	ترکمنستان	قرقیزستان	قزاقستان
سال ۲۰۰۸	۱۴۴	۱۶۸	۱۲۹	۱۶۹	۱۸۹	۱۹۳	۱۵۶	۱۷۰
سال ۲۰۰۷	۱۴۲	۱۶۴	۱۲۱	۱۶۹	۱۸۹	۱۹۴	۱۴۹	۱۶۷

منابع: (Freedom of the Press, 2007 و Freedom of the Press, 2008)

^۱ - Reporters Without Borders

جدول شماره ۳: تعداد کاربران و وضعیت جمهوری‌های اوراسیای مرکزی در آزادی استفاده از اینترنت (۲۰۰۸)

قرقیزستان	ترکمنستان	ازبکستان	تاجیکستان	گرجستان	آذربایجان	ارمنستان	کاربران اینترنت
۱,۲۴۷,۰۰۰	۶۴,۸۰۰	۱,۷۰۰,۰۰۰	۱۹,۵۰۰	۳۳۲,۰۰۰	۸۲۹,۱۰۰	۱۷۲,۸۰۰	
دشوار	بسیار وخیم	دشوار	وخیم	متوسط	متوسط	متوسط	وضعیت

منابع: (The World Factbook, 2008 و Internet Enemies, 2008)

۸-۳-۲-۶- جنبش زنان

وجود گروه‌های سیاسی و اجتماعی رسمی طرفدار حقوق زنان در تمامی کشورهای منطقه و حتی احزاب سیاسی مختص زنان در برخی از این کشورها همچون آذربایجان، ارمنستان و قرقیزستان، باعث گردیده تا این قشر از جامعه جایگاه مناسب‌تری را نسبت به یک دهه پیش به خود اختصاص دهند. با این حال نباید چنین برداشت کرد که این وضعیت، انتظارات زنان از دولت‌ها را در زمینه ایجاد برابری‌های سیاسی، حقوقی و اجتماعی برآورده ساخته است؛ زیرا این دولت‌ها حداکثر در حیطه سیاست‌گذاری‌های رفاهی برای زنان تا حدودی موفق بوده و از آن جلوتر نرفته‌اند (Ruth Kamp, 2004: 54).

۹- تجزیه و تحلیل

منطقه اوراسیا عموماً و اوراسیای مرکزی خصوصاً، در آغاز هزاره جدید میلادی موقعیت ویژه و مهمی را در ژئواستراتژی و ژئوپلیتیک قدرتهای بزرگ جهانی و کشورهای پیرامون آن به خود اختصاص داده است. این موقعیت، اغلب به دلیل وجود سه عامل: ذخایر قابل توجه انرژی، موقعیت جغرافیایی آن در قلب جهان قدیم و حقیقت این امر که اوراسیای مرکزی نقطه حساسی از سیستم جهانی را تشکیل می‌دهد، به وجود آمده است. از اینرو هنوز هم تئوری‌های بازی بزرگ قرن و هارتلند مکیندر و ریملند اسپایکمن، متعاقب یکدیگر و مکمل گذشته تاریخی خود در این منطقه در حال اجرا بوده، از قدرت قبلی برخوردار، و امروزه نیز کاربردی

هستند. بنابراین سرزمین‌های واقع در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی با دارا بودن کارکردهای سیاسی عوامل طبیعی و انسانی آن، به شدت مورد توجه و علاقه دولتها و کشورهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای و بویژه بازیگران بزرگ جهانی بوده و این وضعیت، اوراسیای مرکزی را به مثابه یک منطقه ژئوپلیتیکی حساس، در کانون توجهات سیاست جهانی قرار داده است.

تا پیش از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، آسیای مرکزی و قفقاز، مناطقی از شوروی محسوب می‌شدند و در بلوک‌بندی دوقطبی، مرکز اوراسیا از جمله مناطقی بود که کاملاً جزء بلوک شرق به حساب می‌آمد. اما در پی تحولات سریع و شگرف سالهای ۹۱-۱۹۸۹ م. که منجر به فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد شد، منطقه اوراسیا و به‌خصوص سرزمین‌های میانی آن، بیش از هر ناحیه دیگری در جهان، دچار تغییر شد که اولین و مهم‌ترین پیامد استراتژیک آن، ایجاد خلاء قدرت ژئوپلیتیکی در منطقه بود. اما این وضعیت به دلیل حساسیت نقش و جایگاه اوراسیای مرکزی در معادلات بین‌المللی، نمی‌توانست پایدار بماند و به‌زودی نیز جای خود را به رقابت‌های شدید ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی میان بازیگرانی داد که جمهوری‌های شوروی سابق در اوراسیای مرکزی را عرصه‌ای تازه برای کسب منافع و امنیت خود قلمداد کرده بودند. در این حال، فدراسیون روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای و ایالات متحده به مثابه ابرقدرت جهانی در کنار بازیگران قدرتمندی چون ایران، ترکیه و چین از مهم‌ترین بازیگران حاضر در صحنه اوراسیا محسوب می‌شوند.

هدف اصلی و نهایی آمریکا از بازی در این صحنه، جلوگیری از برآمدن هر قدرت رقیبی است که آمریکا سعی دارد از هر وسیله‌ای برای جلوگیری از این اتفاق استفاده نماید. بر این اساس اکنون نیز که سرزمین‌های پیرامونی دریای خزر، نقطه حساسی از سیستم جهانی را تشکیل می‌دهد، تضمین کنترل سیاسی این ناحیه، در صدر اهداف سیاست خارجی آمریکا قرار دارد. در این راستا، ایالات متحده برای ترسیم جدید نقشه ژئوپلیتیکی اوراسیا، بایستی قدرتهای بزرگ صاحب نقش در این منطقه ژئوپلیتیکی همچون روسیه، چین و ایران را از موضع کنونی خود عقب براند و نفوذ خویش را در حوزه دریای خزر افزایش دهد.

آمریکا به‌خوبی می‌داند که روسیه به‌عنوان بزرگترین قدرت نظامی منطقه قادر است این کشور را هدف قرار دهد و امنیت آمریکا را با تهدید مواجه سازد و همچنان نقطه امید و

اتکایی برای مخالفین و رقبای بالفعل و حتی بالقوه ایالات متحده به شمار می‌رود. بنابراین ایالات متحده از اعاده یک روسیه قوی در قالب اتحاد جماهیر شوروی وحشتزده است و تلاش می‌کند با به‌کارگیری سیاست‌های گوناگون از تشکیل چنین اتحادی جلوگیری به‌عمل آورد، تا حدود زیادی خیالش نسبت به این بزرگترین قدرت هسته‌ای جهان بعد از خودش راحت شود. نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توأم با حضور مستقیم نظامی آمریکا در راستای همکاری‌های دوجانبه با جمهوری‌های اوراسیای مرکزی در کنار ترغیب و تشویق دیگر رهبران ناتو برای توجه ویژه به مسائل آسیای مرکزی و قفقاز و گسترش این پیمان تا دربرگیری تمامی جمهوری‌های سابق شوروی از مهم‌ترین راه‌کارهای واشنگتن برای رسیدن به این اهداف استراتژیک و بلند مدت است.

ایالات متحده از گسترش ناتو به شرق سه هدف اولیه را دنبال می‌کند. ابتدا گسترش ناتو تا مرزهای غربی و جنوبی روسیه و الحاق تمام جمهوری‌های تازه استقلال یافته قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی به آن؛ دوم نزدیک شدن به مرزهای غربی و شمال غربی چین، نزدیک شدن به منطقه جنوب آسیا و تأثیرگذاری بر تحولات این منطقه؛ و سوم، ایجاد پیوند ژئوپلیتیکی حوزه دریای خزر با خلیج فارس و دریای مدیترانه.

بر این اساس، اگر ایالات متحده بتواند کشورهای تازه استقلال یافته شوروی را از پیکره ژئوپلیتیکی فعلی آنها جدا کند، آن وقت می‌تواند مرحله دیگری از مهار را بر روسیه تحمیل کند که همان جدایی جمهوری‌های فعلی روسیه از این کشور و تنگ‌تر نمودن حلقه محاصره مسکو است. از سوی دیگر به‌منظور جلوگیری از برتری چین، آمریکا با حضور و نفوذ در این منطقه و در جوار کشور چین فرصت مناسبی را بدست آورده است تا بتواند فعالیت‌های دولت چین را در کنترل داشته باشد. ایجاد پیوند ژئوپلیتیکی میان دریای خزر، خلیج فارس و دریای مدیترانه نیز از نظر آمریکایی‌ها باعث خواهد شد تا ضمن فراهم شدن موجبات مهار سه‌گانه ایران، روسیه و چین، یک دالان بی‌بدیل انرژی در این منطقه پدیدار شود که بیشترین تسلط بر آن، از آن ایالات متحده شود. در مقابل روسیه نیز با هدف بازگرداندن جمهوری‌های آسیایی شوروی سابق به قلمرو ژئوپلیتیکی خود، قصد دارد تا ضمن حفظ نقش قبلی آنها به‌عنوان منابع تأمین مواد خام برای روسیه، شاهد کاهش نفوذ ژئوپلیتیکی سایر کشورها و بویژه قدرتهای مهم تأثیرگذار جهانی

و فرامنطقه‌ای باشد. در همین راستا روسیه تلاش دارد از همراهی قدرتهای غیر هم‌سو با غرب مانند چین و ایران در قالب سازمان شانگهای بهره‌برداری و اعمار شوروی سابق در اوراسیای مرکزی را تا آنجا که ممکن است در حیطه نفوذ خود نگاه دارد.

حقایق جغرافیایی از جمله عواملی هستند که همواره مورد توجه دست‌اندرکاران سیاست خارجی کشورها بوده و نیز باقی خواهد ماند. در آسیای مرکزی و پیرامون دریای خزر (یعنی همان عرصه بازی بزرگ جدید) شاهد تقویت نگرش بازیگران مبتنی بر واقعیت‌های جغرافیایی و نیز حرکت برخی از بازیگران در راستای به خدمت گرفتن این واقعیت‌ها در جهت اهداف و نیات ایدئولوژیکی خود هستیم. در تفکر کلاسیک ژئوپلیتیک، سیاست جهانی اساساً بر سر این دعوی که چه کسی بر اوراسیا تسلط دارد پایه ریزی می‌شد. اکنون نیز پس از گذشت یک و نیم قرن، تلاش بازیگران در این منطقه برای از نو کشیدن نقشه ژئوپلیتیکی اوراسیا در راستای اهداف و منافع منطقه‌ای و جهانی خود، زمینه رقابت بزرگتری را فراهم آورده که نقش عوامل قدرت جغرافیایی در آن کاملاً مشهود است. وجود ذخایر عظیم انرژی در منطقه؛ موقعیت حساس آن در تقابل منافع استراتژیک قدرتهایی همچون آمریکا، چین، روسیه، هند، ایران، ترکیه و اسرائیل؛ نقش کشورهای منطقه در جنگ علیه تروریسم و نیز قرار گرفتن آن در قلب دنیای قدیم، همگی از جمله مواردی است که بیان‌کننده نقش و اهمیت عامل ژئوپلیتیک در بازی بزرگ جدید است.

اما آنچه در این بازی مورد غفلت واقع شده است، دولتها و به‌خصوص ملتها و انسان‌هایی هستند که در سرزمین‌های آسیای مرکزی و قفقاز واقع شده‌اند. قدرت نامتقارن بازیگران اصلی بازی در مقایسه با کشورهای منطقه در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیکی، نظامی و شاید فرهنگی، باعث گردیده است تا نقش این کشورها و توانایی نیروهای مردمی و اجتماعی در جریان بازی بزرگ جدید نادیده انگاشته شود. از سوی دیگر و از منظر داخلی، وضعیت سیاسی و اقتصادی نابسامان حاکم بر جمهوری‌های تازه استقلال یافته اوراسیای مرکزی خود عاملی گشته است تا این کشورها نتوانند از توانایی‌های تأثیرگذار و نقش‌آفرین نیروهای اجتماعی موجود در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز بر تحولات جاری و آینده منطقه بهره‌مند گردند. در واقع با اینکه از اواخر ۱۹۹۱ م. تا کنون اصلاحات سیاسی-اقتصادی در این

جمهوری‌ها به‌عنوان یک گفتمان مهم و درخور توجه مطرح بوده است، اما نکته مهم این است که برخلاف پیش‌بینی‌ها، دور شدن جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز از یک نظام متمرکز سوسیالیستی، زمینه‌ساز تحولات دمکراتیک و رشد نیروهای اجتماعی در آنها نشده است.

یکی از مهم‌ترین عوامل داخلی مؤثر بر این وضعیت، خط مشی نخبگان سیاسی و دولتی حاکم بر جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز است که برخی هنوز نیز به‌دلیل آموزش در چارچوب نظام فکری و سیاسی کمونیستی، اعتقادی به سیستم آزاد حکومتی نداشته و به روش‌های اقتدارگرایانه در هدایت جامعه عمل می‌کنند. این شرایط باعث شده است تا جلوی انتشار و توزیع قدرت به‌سمت نیروهای اجتماعی و سیاسی در جامعه گرفته شود و با به حاشیه کشیده شدن این نیروها، میزان مشارکت عمومی در جمهوری‌های مرکز اوراسیا به پایین‌ترین سطح خود برسد. در این بین، علاوه بر وجود انبوه مشکلات داخلی و ضعف‌های اقتصادی که دمکراسی خواهی را به یک نیاز ثانویه در این کشورها تبدیل نموده است، دخالت مسقیم بازیگران خارجی در امور داخلی جمهوری‌های آسیای مرکزی نیز بویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر بر اقتدارگرایی دولتهای منطقه و در نتیجه کاهش نقش نیروها و جنبش‌های اجتماعی افزوده است. این وضعیت باعث گردیده است تا گروه‌های سیاسی و نهضت‌های اجتماعی در کشورهای اوراسیای مرکزی یا بسیار ضعیف بوده و منفعلانه عمل کنند و یا اینکه تمام کوشش و توانایی‌های خود را صرف مبارزه علیه حکومت مرکزی جهت کسب موقعیت‌های بهتر برای خود نمایند. ضعف گروه‌های قومی، سران مذهبی، اقلیت‌های دینی و بسیاری از نیروهای سیاسی و اجتماعی موجود در این کشورها نیز کمابیش همین گونه است. بنابراین قدرت این نیروها نه تنها در راستای افزایش سهم قدرت سیاسی این کشورها در منطقه و در بازی با بازیگران فرامنطقه‌ای قرار ندارد بلکه خود مانعی در راه تحقق نگرش‌های معطوف به علائق و منافع کشورهای کم قدرت در حل مسائل منطقه‌ای و جهانی، موسوم به نگرش از «پائین به بالا» می‌باشد.

رهیافت نگرش از پائین به بالا در حل مسائل کشورها، منطقه و جهان، تنها از رهگذر گسترش مشارکت پایه‌ای که به معنای دمکراتیزه شدن واقعی و راستین و نه اسمی است، قابلیت تحقق را داراست. وجود احزاب و گروه‌های سیاسی متعدد با نگرش‌های آزاد و متنوع

سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی؛ یکی از پیش فرض‌های نیل به جامعه‌ای دموکراتیک همراه با نیروهای اجتماعی تأثیرگذار است. اما در هیچ یک از این جمهوری‌ها احزابی که بتوانند انتظارات و عکس‌العمل‌ها را از جامعه گرفته و به سیستم حکومتی انتقال دهند، وجود ندارد. احزاب قدرتمند فعلی در این جوامع نیز در واقع همان احزاب باقی‌مانده از دوران شوروی سابق می‌باشند که تنها با تغییر شکل ظاهری و اسمی، دوباره در رأس قدرت قرار گرفته‌اند. با این وجود طبیعی است که در چنین نظام‌هایی، حقوق مدنی و آزادی فعالیت احزاب سیاسی و مطبوعاتی جایگاهی نداشته باشد. بنابراین اگرچه در قانون اساسی این جمهوری‌ها نهادمندی فعالیت‌ها پیش‌بینی شده است و در همه آنها بر مردم سالاری تأکید گردیده است، اما نبود سنت مشارکت معنی‌دار و واقعی در این جوامع و ساخت تک‌حزبی و اکثراً تک‌کاندیدایی به‌جا مانده از دوران شوروی مانع از نهادمندی زندگی سیاسی گردیده است. در بررسی فرآیند سیاسی جوامع آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی مطابق تئوری سیستم‌ها، چگونگی جریان ورودی انتظارات، پردازش آنها در سیستم، خروجی تصمیمات و چگونگی بازخور آن مطرح می‌باشد. در این میان مهم‌ترین مسأله در جریان ورودی انتظارات و بازخور آن، وجود احزاب سیاسی واقعی و مردمی است.

در مجموع با بررسی‌های صورت پذیرفته در خصوص تطبیق مؤلفه‌های گفتمان ژئوپلیتیک مقاومت با وضعیت موجود و گذشته کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی بدیهی است که توان نیروهای اجتماعی و مدنی همچون احزاب، قومیت‌ها، اقلیت‌های دینی، مؤسسات و گروه‌های مذهبی، افکار عمومی، رسانه‌ها و فمینیست‌ها در برابر نقش غالب دولتها و دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای حاضر در منطقه در قالب بازی بزرگ جدید، قدرت مؤثری به حساب نیاید. عدم تشکیل یک جامعه مدنی فعال در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، قدرت مانور دولتها را نیز در برابر قدرتهای خارجی و بازیگران فرامنطقه‌ای کاهش داده است. وقوع انقلاب‌های رنگی در منطقه و کشورهای اطراف نشان می‌دهد که پایین بودن سطح مشارکت سیاسی و اجتماعی جوامع می‌تواند به عنوان کوتاه‌ترین مسیر ممکن برای سرنگونی دولتها، مورد استفاده بیگانگان قرار گیرد.

۱۰- نتیجه گیری

نقد اندیشه ژئوپلیتیک قرن بیستم که در حاکمیت نگرش ژئوپلیتیک مقاومت در قرن بیست و یکم نمایان گشته است، در یک نگاه انتقادی، توجه خود را از دولتها و نخبگان طبقه حاکم در تعیین اولویت‌های ژئوپلیتیکی به نیروهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی موجود در درون یک جامعه مدنی معطوف می‌دارد. در این پژوهش نیز ژئوپلیتیک انتقادی در مورد منطقه حساس اوراسیای مرکزی با مؤلفه‌هایی همچون احزاب، اقلیت‌های قومی و دینی، مؤسسات مذهبی، افکار عمومی، رسانه‌های غیر دولتی و نیز فمینیست‌ها؛ بررسی و میزان قدرت این نیروها و چگونگی تأثیرگذاری آنها در جریان بازی بزرگ جدید به نسبت نیروهای ژئوپلیتیکی مورد سنجش قرار گرفت.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ژئوپلیتیک مبتنی بر سلطه، یک جریان مهم در بازی بزرگ جدید را نمایندگی می‌کند که به شدت مخالف ظهور و گسترش گفتمان ژئوپلیتیک مقاومت در منطقه است. وضعیتی که دولتهای اقتدارگرای موجود در منطقه نیز به آن یاری می‌رسانند. اما باید این نکته را در نظر داشت که ژئوپلیتیک مقاومت به‌عنوان یکی از گرایش‌های ژئوپلیتیک جدید جهانی، یک متد و روش را برای اندیشیدن در خصوص آینده نقشه سیاسی جهان مطرح می‌کند و بنابراین ماهیتی بالقوه و نه بالفعل دارد.

رشد عرصه‌های مختلف اجتماعی و نیروهای مدنی در کشورهای پیرامون دریای خزر و تسریع در اصلاحات سیاسی و اقتصادی جمهوری‌های اوراسیای مرکزی می‌تواند راه را برای تأسیس نهادهای ضروری و واسطه سیاسی میان دولتها و ملت‌های این منطقه از جمله ایجاد یک جامعه مدنی فعال و کارآمد هموار نماید. چنین رویکردی می‌تواند استقلال واقعی را نیز برای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی به‌همراه داشته باشد؛ شرایطی که زمینه‌ساز ظهور و تقویت گرایش‌های مختلف ژئوپلیتیک مقاومت خواهد بود. در این صورت می‌توان امیدوار بود که چشم‌انداز امنیت منطقه نه در سایه عملکرد منفعت‌طلبانه قدرتهای فرامنطقه‌ای بلکه بر پایه ایجاد یک جامعه منطقه‌ای به هم مرتبط و از پایین به بالا بنا شده، شکل گیرد.

۱۱- قدردانی

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه اصفهان به خاطر حمایت مالی از این پژوهش تشکر و قدردانی به عمل آورند.

منابع

۱. آکینز، شیرین (۱۳۸۳)؛ «سیاسی‌گرایی اسلام در آسیای مرکزی در دوره پس از شوروی»، ترجمه سعید نقی‌زاده، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۵، بهار، صص ۱۶۰-۱۱۳.
۲. آلیسون، روی و لنا جانسون (۱۳۸۲)؛ امنیت در آسیای مرکزی، چارچوب نوین بین‌المللی، ترجمه محمدرضا دبیری، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.
۳. ابراهیمی، نوذر (۱۳۸۲)؛ «رقابت‌های فرهنگی در آسیای مرکزی و قفقاز»، مردم‌سالاری، ۶ شهریور، ص ۴.
۴. ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله (۱۳۸۴)، «تداوم سیستم اقتدارگرایی در آسیای مرکزی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۷، بهار، صص ۲۶-۱.
۵. اتوتایل، ژناروید (۱۳۸۰)؛ «تفکر انتقادی درباره ژئوپلیتیک»، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.
۶. احمدی لفورکی، بهزاد (۱۳۸۳)؛ راهنمای منطقه خزر و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، ابرار معاصر، تهران.
۷. اطهری، اسدالله (۱۳۸۳)؛ «بحران هویت در اوراسیا: دینی، عرفی، ملی یا میهنی؟»، فصلنامه فرهنگ اندیشه، سال سوم، شماره ۹، بهار، صص ۱۰۳-۸۱.
۸. امیراحمدیان، بهرام. (۱۳۸۴)؛ «ژئوپلیتیک لوله‌ها در عرصه ژئواستراتژیک اوراسیا»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۴۵، سوم اردیبهشت، صص ۹-۸ و ۱۳-۱۲.
۹. امیری، مهدی (۱۳۸۳)؛ «تحولات محیط امنیتی آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر؛ فرصت‌ها و تهدیدات فراروی ج.ا.ایران»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال دوم، شماره ۶، زمستان، صص ۱۴۴-۱۱۵.
۱۰. اولگا، الیکر (۱۳۸۲)؛ گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز، ترجمه محمود رضا گلشن‌پژوه و دیگران، ابرار معاصر، تهران.
۱۱. برژینسکی، زیگنیو (۱۳۷۸)؛ طرح بازی؛ چگونگی اداره رقابت آمریکا و شوروی، ترجمه مهرداد رضائیان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۲. ترک‌زاد، بهروز (۱۳۸۲)؛ «امنیت در دریای خزر: طرح نظام امنیت جدید در آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۳، پاییز، صص ۱۴۶-۱۲۹.

۱۳. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۷۹)؛ «تعریفی نو از ژئوپلیتیک»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۵۸ و ۵۹، پاییز و زمستان، مقاله شماره ۴۸۸، صص ۸۷-۷۱.
۱۴. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)؛ اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، انتشارات پاپلی، مشهد.
۱۵. حق‌جو، میرآقا (۱۳۸۳)؛ «قفقاز جنوبی و بازتاب تعارضات هویتی- فرهنگی بر بی‌ثباتی منطقه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۵، بهار، صص ۱۱۲-۱۰۵.
۱۶. خبرگزاری مهر (۲۰ خرداد ۱۳۸۵)؛ رهبران دینی آسیای مرکزی چگونگی تقویت صلح را بررسی کردند، قابل دسترس در سایت: <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?pr=a&NewsID=337375>
۱۷. راسینگ، چندرا (۱۳۸۵)؛ «کشمکش پنهان در اوراسیا: نگاهی به پروژه جنجالی واگذاری پایگاه‌های نظامی در قلمرو شوروی سابق»، ترجمه محمدعلی سابقی، ایران، ۱۵ بهمن، ص ۵.
۱۸. رشیدیه، سعدالدین (۱۳۵۰)؛ سیاست جغرافیایی و ژئوپلیتیک، انتشارات درخشان، تهران.
۱۹. روتلج، پاول (۱۳۸۰)؛ «ضد ژئوپلیتیک (ژئوپلیتیک انتقادی)»، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، صص ۵۵۵-۵۸۱.
۲۰. رودیتسکی، آرتم (۱۳۸۴)؛ «روسیه و آسیای مرکزی: بُعد امنیتی»، ترجمه قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال چهاردهم، شماره ۵۱، پاییز، صص ۲۴۴-۲۳۹.
۲۱. رومر، ایوگن (۱۳۸۳)؛ «جانشین‌های رهبری در آسیای مرکزی»، ترجمه قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۵، بهار، صص ۱۹۰-۱۷۱.
۲۲. سینگ، گوانگ چنگ (۱۳۸۲)؛ «چین و آسیای مرکزی»، امنیت در آسیای مرکزی؛ چارچوب نوین بین‌المللی، ترجمه محمدرضا دبیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲۳۴-۲۰۹.
۲۳. شکویی، حسین (۱۳۷۸)؛ اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، جلد اول، تهران: انتشارات گیتاشناسی.
۲۴. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۰)؛ ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، سمت، تهران.
۲۵. عطایی، فرهاد (۱۳۸۲)؛ «ناسیونالیسم و دولت‌های ملی در آسیای مرکزی». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۴، زمستان، صص ۷۴-۶۳.
۲۶. قاسمی، پرویز (۱۳۸۴)؛ «فعالیت‌های فرهنگی-اقتصادی آمریکا در منطقه»، ایراس، شماره ۷، بهمن ۱۳۸۴، صص ۱۶-۱۲.
۲۷. کلند، تیری (۱۳۸۶)؛ «گشت و گذار در جمهوری‌های شوروی سابق پس از انقلاب‌های رنگی: مسیر سیاسی جدید آسیای مرکزی»، ترجمه حسین قنبری، ایران، ۹ مهر، ص ۷.
۲۸. کولایی، الهه (۱۳۸۴)؛ بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی؛ زمینه‌ها و چشم‌اندازها، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.
۲۹. گروه بحران بین‌المللی (۱۳۸۳)؛ اسلام رادیکال در آسیای میانه: واکنش به حزب التحریر، ترجمه احسان موحدیان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳۰. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹)؛ ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، نشر نی، تهران.
۳۱. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)؛ جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، سمت، تهران.
۳۲. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)؛ درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر با همکاری سید یحیی صفوی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.
۳۳. نوروزی، حسین (۱۳۸۵)؛ «روابط فرهنگی ایران و آسیای مرکزی»، ایراس، شماره ۱۴، آبان، صص ۱۰-۷.

۳۴. یزدانی، عنایت‌الله (۱۳۸۳)؛ «نقش اسلام در آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۸، زمستان، صص ۲۱۲-۱۹۵.
۳۵. یزدانی، عنایت‌الله (۱۳۸۶)؛ «چرا اصلاحات دمکراتیک در آسیای مرکزی کارگر نیافتاده است؟»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال بیست و دوم، شماره ۲۴۲-۲۴۱، مهر و آبان، صص ۵۳-۴۶.
36. Allison, R. (1993); *Military Forces in the Soviet Successor States*, London: International Institute of Strategic Studies.
37. Anna, M. (1999); "The Islamic Challenge in Post-Soviet Eurasia", in *Political Islam and Conflicts in Russia and Central Asia*, L. Jonson & M. Esenov (eds.); Stockholm: Swedish Institute for International Affairs. Available at: <http://www.cac.org/dataeng/04.matveeva.shtml>.
38. Bingol, Y. (2004); "Nationalism and democracy in post-communist Central Asia", *Asian Ethnicity*, Vol. 5, No. 1, February, PP 43-60.
39. Blua. A. (2002); "Central Asia: Militarization Could Come at Cost of Regional Stability", *Eurasia Insight*, 9 May, available at: <http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav090702.shtml>
40. Brezezinski, Z. (1997); *The Grand Chessboard: American Primacy and its Geo-strategic Implications*, New York: Basic Books.
41. Cheterian, V. (2005); "US, Russia and China: the great game", *Le Monde Diplomatique*, March, available at: <http://mondediplo.com/2005/03/08greatgame>.
42. Cornell S. (2004); "NATO's Role in South Caucasus Regional Security", *Turkish Policy Quarterly*, Vol. 3, No. 2, May, PP 123-134, available at: <http://www.silkroadstudies.org/docs/publications/2004/TPQ.pdf>
43. Demko, G. & W. B. Wood. (1994); "Introduction", in *Reordering the World: Geopolitical Perspectives on the 21'st Century*, G. Demko & W. B. Wood. (eds.); Boulder: Westview Press.
44. Dikshit, R.D. (1995); *Political Geography*, second Edition, New Delhi: Tata Mc-Graw-Hill.
45. Duncan, R & Others. (2004); *World Politics in the 21th Century*. New York: Pearson Education.
46. Ferarri, B. (2003); "Geopolitics- a Critical Assessment of the New Great Game in Central Asia and Around the Caspian Sea", presented at the Department of Peace and Conflict Research, University of Uppsala, 2 November, available at: http://www.ciari.org/investigacao/geopolitics_greatgame_caspiansea.pdf.
47. Foucault, M. (1980); *Power/Knowledge*, New York: Pantheon Books.
48. *Freedom in the World*. (2008); freedomhouse, available at: <http://www.freedomhouse.org/template.cfm?page=414>
49. *Freedom of the Press*. (2007); freedomhouse, available at: <http://freedomhouse.org/uploads/Chart113File158.pdf>
50. *Freedom of the Press*. (2008); freedomhouse, available at: <http://www.freedomhouse.org/uploads/fop08/FOTP2008Tables.pdf>
51. Glassner, M. I. (1993); *Political Geography*, London: John Wiley and Sons.

52. IEA. (2007); "International Energy Outlook", International Energy Agency, May, available at: [www.eia.doe.gov/oiaf/ieo/pdf/0484\(2007\).pdf](http://www.eia.doe.gov/oiaf/ieo/pdf/0484(2007).pdf)
53. Internet Enemies. (2008); Reporters Without Borders, available at: http://www.rsf.org/rubrique.php3?id_rubrique=273
54. Johnson, L. (2002); "Russia and Central Asia: Post 11 September, 2001", Central Asia and the Caucasus, Vol. 1, No. 19, PP 56-69.
55. Kemp, G. (1997); Energy Superbowl: Strategic Politics and the Persian Gulf and Caspian Basin, Washington DC: Nixon Center for Peace and Freedom.
56. Kleveman, L. (2004); The New Great Game: Blood and Oil in Central Asia, London: Atlantic Books.
57. Lapidus, G. W. (2001); "Central Asia in Russian and American Foreign Policy After September 11, 2001", Presentation from Central Asia and Russia: Responses to the 'War on Terrorism, a panel discussion held at the University of California, Berkeley on 29 October, available at: http://ist-socrates.berkeley.edu/~bsp/caucasus/articles/lapidus_2001-1029.pdf.
58. Mackinder, H. J. (1919); Democratic Ideals and Reality: A Study in the Politics of Reconstruction, London: Constable.
59. Menon, R. (2003); "the New Great Game in Central Asia", Survival, Vol. 45, No. 2, Summer, PP 187-204.
60. Mesbahi, M. (1993); "Russian Foreign Policy and Security in Central Asia and the Caucasus", Central Asia Survey, Vol. 12, No. 2, PP 181-215.
61. Mukhametrakhimova, S. (2006); "Dealing With Hizb-ut-Tahrir", RCA, No. 452, 16 June 2006, available at: http://iwpr.net/?s=f&o=321670&p=rca&l=EN&pc_state=hena-Hizb%20ut%20Tahrir%20_1_____publish_date_1_10_compact.
62. Nichol, J. (1996); "Central Asia's New States: Political Developments and Implications for U.S. Interests", Issue Brief for Congress, Updated 18 January 2007. available at: <http://fpc.state.gov/documents/organization/80682.pdf>.
63. ÓTuathail, G. (1996); "An Anti-Geopolitic Eye: Maggie O'Kane in Bosnia, 1992-1993", Gender, Place, and Culture, Vol. 3, No. 2, PP 171-185.
64. Reni Short, J. (1994) An Introduction to Political Geography, London & New York: Routledge.
65. Rumer, E. B. (2002); "Flashman's Revenge: Central Asia After September 11", Strategic Forum. No. 195, 1 December 2002, available at: <http://handle.dtic.mil/100.2/ADA422104>
66. Ruth Kamp, M. (2004); "Between Women and the State: Mahalla Committees and Social Welfare in Uzbekistan", In The Transformation of Central Asia: States and Societies from Soviet Rule to Independence, P. G. Luong (ed.); Ithaca: Cornell University Press, PP 29-58.
67. Shermatova, S. (2002); "Moscow Steps Up Central Asian Interest", RCA, N. 125, Moscow, 17 June, PP 11-13.
68. Spykman, N. J. (1944); The Geography of Peace, New York: Harcourt & Sons.
69. Tarnoff, C. (2007); "U.S. Assistance to the Former Soviet Union", CRS Report for Congress, 1 March, available at: <http://www.fas.org/sgp/crs/row/RL32866.pdf>

70. The World Factbook. (2008); sportsforum, available at:
<https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/xx.html>
71. Torbakov, I. (2007) ; “Putin Faces Domestic Criticism Over Russia’s Central Asia Policy,” Eurasia Insight, 12 February, available at:
<http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav021202.shtml>.
72. Weitz, R. (2006); “Averting a New Great Game in Central Asia”, The Washington Quarterly, Vol. 29, No. 3, Summer, PP 155-167.